

روحانیت است یا خوانین؟ کردی سپس اظهار داشت که اگر قیام متعلق به روحانیت است، من برای قیام آماده‌ام.<sup>۱۰۷</sup>

در جمعی که نامشان را ذکر کردیم، چنین افرادی حضور داشتند. این افراد تحت فرماندهی ملاغلامحسین سیاهپور تصمیم گرفتند ستون نظامی را که تحت فرماندهی سروان ریحانی فرعازم منطقه امیرابوب بود، سرکوب کنند. همان‌گونه که قبل از این ذکر شد، ستون مذکور شب ۳۱ فروردین در منطقه شیرخوس مستقر شده بود. در نزدیکی محل استقرار نظامیان، چند آبادی عشایری وجود داشت. مبارزان عشایر به منظور حفظ جان زنان و اطفال اهالی از هرگونه اقدامی در آن شب خودداری کردند و سعی کردند که از مسیر حرکت نظامیان مطلع شده و در فرصت و موقعیت مناسبی نبرد را شروع کنند. مبارزان پی بردند که نظامیان از تنگ گجستان عبور خواهند کرد. بدین ترتیب ملاغلامحسین نیروهای خود را به سه گروه تقسیم کرده و در نقاط سوق‌الجیشی دامنه جنوب اطراف تنگ گجستان مستقر کرد. صبح ۳۱ فروردین ۱۳۴۲، ستون نظامی از شیرخوس به سوی مقصد خود حرکت کرد. قبل از رسیدن ستون به تنگ گجستان، مبارزان به وسیله شلیک یک گلوله که علامت رمز میان آنها و به معنای رسیدن نظامیان به نقطه مناسب و شروع جنگ بود، نبرد را آغاز کردند. افراد بومی همراه ستون که به عنوان راهنما اجیر شده بودند، فرمانده ستون را از خطر جدی آگاه کردند. اما فرمانده مذکور با این بیان غرورآمیز که اینان تعداد معدودی اسلحه پوسیده و فشنگ دارند و پس از اتمام مهمات ناچارند فرار کنند، به اخطار راهنمایان توجه نکرد و همچنان به حرکت ستون ادامه داد. اما پس از اندکی دریافت که جنگ شروع شد. او به وسیله بی‌سیم وضعیت ستون خود را این‌گونه گزارش کرد:

حضور

تیمسار فرماندهی نیروهای جنوب - رونوشت تیمسار فرمانده لشکر  
محترماً در ساعت ۹ صبح امروز در حین حرکت در برد بهمین از جلو به ما  
تیراندازی شد چند گلوله خمپاره‌انداز جهت پاک کردن جلو تیراندازی و با

دقت به طرف جلو پیشروی می‌نماییم. مقرر فرمایید در صورت امکان هوایما جهت شناسایی جلوی ستون اعزام گردد. ۷-۳۱/۱/۴۲ سـ سروان ریحانی فر<sup>۱۰۸</sup>

این آخرین گزارش سروان ریحانی فر بود زیرا اندکی پس از این گزارش، دستگاه بی‌سیم ستون هدف گلوله مبارزان قرار گرفت و از کار افتاد و بی‌سیم‌چی نیز فرار کرد. بدین‌گونه ارتباط ستون با مرکز قطع گردید. سپهد آریانا در حاشیه تلگراف فوق دستور زیر را صادر می‌کند:

رکن ۳. اقدام فوری شود

تلفونگرام خیلی خیلی فوری

فرمانده گروه هوایی شیراز - رونوشت فرمانده واحد هوایی اعزام ستون فرعی سرهنگ ناجی که در محور سماک چوبال - امیر ایوب پیشروی می‌نماید گزارش داده که در حین حرکت در برد بهمین به آنها تیراندازی شده دستور فرمایید سریعاً روی منطقه مزبور پرواز نموده و در صورت مشاهده اشعار مراتب را توسط هوایمای پست پرنده به فرمانده واحدهای هوایی اعزامی اطلاع تا نسبت به بمباران اشعار اقدام نماید. ۳/۴۱۰۵-۳۱/۱/۴۲ سپهد آریانا<sup>۱۰۹</sup>

سرهنگ ناجی طی گزارشی به آریانا اطلاع می‌دهد که نبرد در گجستان همچنان ادامه دارد و او تعدادی نیرو برای کمک به ستون اعزام داشته است. پس از آن، آریانا به فرماندهی لشکر ۹ خوزستان این دستور را صادر می‌کند:

«تیمار فرماندهی لشکر ۹ - رونوشت تیمار فرماندهی لشکر ۱۰

فرمانده ستون فرعی مأمور در عملیات تنگ تامرادی در ساعت ۱۸۳۰ [روز] ۳۱ گزارش می‌دهد که بین راه برد بهمین و امیر ایوب با اشعار مصادف و زد و خورد می‌نماید سرهنگ ناجی فرمانده منطقه عملیات تعداد ۱۰ نفر ژاندارم و ۱۵ چریک محلی مسلح برای تقویت ستون فرعی اعزام داشته دستور دهید واحدهای آن لشکر که در جناح چپ عمل می‌نمایند هرگونه

کمکی که ممکن باشد با تماس و همکاری با فرمانده ستون فرعی (سروان ریحانی فر) انجام و نتیجه گزارش گردد.

سپید آریانا<sup>۱۱۰</sup>

سرهنگ ناجی فرمانده منطقه عملیات که از وخامت وضع ستون مطلع می شود ، در ساعات پایانی همین روز تقاضای اعزام هواپیما برای سرکوبی مبارزان می کند. اما سپید آریانا در پاسخ می گوید که اعزام هواپیما در هنگام شب مقدور نیست. به فرمانده ستون فرعی دستور دهید که به مقاومت خود ادامه داده و در تمام شب بیدار مانده و مواظب باشد که امشب غافلگیر نشود، تا سپیده دم فردا هواپیماهای پشتیبانی اعزام خواهند شد.<sup>۱۱۱</sup>

اما در آن چند روز وضع جوئی برای عملیات هوایی مناسب نبود و سپید آریانا ناگزیر شد که دستور زیر را صادر کند:

بی سیم خیلی خیلی فوری

سرکار سرهنگ ناجی بازگشت به شماره ۳۵۴-۴۲/۲/۱ - رونوشت  
سرکار سرهنگ غروی رونوشت تیمار فرماندهی لشکر ۱۰  
به علت بحرانی شدن وضع ستون فرعی منطقه عملیاتی شماره ۱۲ دستورات  
زیر مقرر می گردد.

- ۱- کلیه واحدهای ستون اصلی به کمک ستون فرعی برود
  - ۲- گروهان ۱۱ خرم آباد که اکنون در کل حسینک مستقر است فوراً به کوپن اعزام گردد که در اختیار سرهنگ ناجی قرار گیرد.
  - ۳- گروهان ۴ هنگ ۲۸ که در نورآباد است به کوپن حرکت و این گروهان نیز در اختیار سرهنگ ناجی قرار گیرد.
  - ۴- گروهان مهندسی لشکر ۳ مراغه که فعلاً از کازرون حرکت کرده و در نورآباد متوقف شده در اختیار سرهنگ غروی قرار گیرد و تأمین پادگان نورآباد را برقرار سازد.
- ۴۲/۲/۱-۳/۴۱۴۳ سپید آریانا<sup>۱۱۲</sup>

سرهنگ ناجی در همین روز (اول اردیبهشت) به سپهبد آریانا اطلاع می‌دهد که با فوای مذکور از نوگک به سوی هدف (صحنه نبرد) حرکت کرده است.<sup>۱۱۳</sup> اما همه تلاشهای سپهبد آریانا برای نجات ستون فرعی نتیجه‌ای نبخشید. زیرا در مدت ۲۰ ساعت نبرد (از صبح ۳۱ فروردین تا سحرگاه ۱ اردیبهشت)، مبارزان عشایر توانستند ستون نظامی را قلع و قمع کنند.<sup>۱۱۴</sup> تعداد ستون نظامی را سپهبد آریانا ۱۸۶ نفر ذکر کرده است.<sup>۱۱۵</sup> اما شاهدان عینی تعداد ستون مذکور را بیشتر از این رقم می‌دانند. آریانا تعداد مقتولان ستون را ۵۳ نفر (۵ افسر، ۳ درجه‌دار و ۴۵ سرباز) و تعداد مجروحان آن را ۴۳ نفر (۲ افسر، ۵ درجه‌دار و ۳۶ سرباز) ذکر می‌کند.<sup>۱۱۶</sup> در حالی که شاهدان عینی رقم کشته‌ها را بیشتر می‌دانند. اعترافات معدودی از نظامیان که موفق به فرار شدند نیز اظهارات شاهدان عینی را تأیید می‌کند. سرهنگ ناجی در تلگرامی که در اول اردیبهشت برای سپهبد آریانا مخابره کرد از قول یکی از افسران مزبور چنین نقل می‌کند:

طبق اظهار این افسر تلفات زیاد و تا آنجا که دیده‌اند بیش از ۵۰ یا ۶۰ افسر و درجه‌دار و سرباز بوده. تعداد اشرار [مبارزان عشایر] را بیش از ۲۵۰ نفر می‌دانند.<sup>۱۱۷</sup>

نظر افسران فراری در مورد تعداد کشته‌های نظامیان شاید پذیرفتنی باشد و بتوان گفت حداقل آن تعدادی را که به چشم خود دیده بودند (نه همه را) برای فرمانده خود بازگو کردند، اما نظر آنها در مورد تعداد مبارزان عشایر، قطعاً درست نیست؛ زیرا اکثر شاهدان عینی و مطلعین محلی، تعداد مبارزان نبرد گجستان را همان ۱۵ نفری که نام آنها را برشمردیم و برخی (کی خورشید برومند) حتی ۱۲ نفر

۱۱۳. همان، ص ۱۲۴.

۱۱۴. تعدادی از افراد زیر مجمره عبدالله خان (از جمله علی فرزند علیداد) به سرپرستی کی حبیب بهادر نامرادی (فرزند کی نصیر) برای باری رساندن به مبارزان عازم گجستان شدند. اما قبل از رسیدن آنان، مبارزان عشایر موفق شده بودند که ستون نظامی را متهدم نمایند.

۱۱۷. همان، ص ۱۲۲.

۱۱۶. همان، ص ۱۲۴.

۱۱۵. آریانا، همان، ص ۱۲۴.

ذکر کرده‌اند.<sup>۱۱۸</sup> علاوه بر این، مبارزان عشایر به رغم اینکه در بسیاری از اوقات نبرد ۲۰ ساعته خود در فاصله‌ای کم‌تر از صد متر با ستون نظامی قرار داشتند، آن چنان در لابلای صخره‌ها و در پشت سنگها و تنه درختان سنگر گرفته و استتار کرده بودند که نظامیان به هیچ وجه قادر به رؤیت آنان نبودند و بنابراین شمارش آنان برای نظامیان نامقدور بود. بدیهی است اگر نظامیان می‌توانستند مبارزان عشایر را در صحنه نبرد به چشم ببینند قبل از اینکه به شمارش آنان بپردازند با تسلیحات پیشرفته‌ای که در اختیار داشتند آنان را از میان می‌بردند. آنچه باعث شد تا نظامیان چنین رقمی را در مورد تعداد مبارزان اظهار دارند، شدت ضربه‌ای بود که مبارزان بر آنان وارد کرده بودند. آنان بر پایه محاسبات نظامی خود می‌پنداشتند نیرویی که توانسته است یک ستون ۲۰۰ نفره نظامی را منهدم نماید حتماً باید تعداد آنان بیش از ۲۵۰ نفر باشد. البته نه تنها افسران مزبور بلکه فرماندهان عالی آنان نیز نمی‌توانستند باور کنند که این ضربه هولناک را صرفاً از یک گروه معدود دریافت کرده‌اند. راز این موفقیت مبارزان را باید در ورزیدگی و مهارت رزمی فوق‌العاده آنان جستجو کرد. سپهبد آریانا خود ویژگیهای رزمی مبارزان را اینگونه اقرار و فهرست می‌کند:

بسیار دلیر - تیرانداز ماهر - کوه نورد برجسته - ورزیده در حفاظت انفرادی - ماهر در استار به ویژه از نظر اکتشافات هوایی - استعداد زیاد تشخیص زمین و انتخاب بهترین پناهگاهها - مهارت کامل در دستبرد و عملیات شبانه - ورزیدگی کامل در برقراری تأمین - بسیار قانع - بسیار باهوش - سوارکار ماهر - مهارت زیاد در جاسوسی، کسب اطلاع و انتشار اخبار دروغ - کم شدن ارزش رزمی آنها در مناطقی غیر از مسکن خود.<sup>۱۱۹</sup>

با چنین ویژگیهایی که مورد اعتراف دشمن نیز قرار گرفته است، بدیهی است که مبارزان با تعدادی اندک بتوانند ستون نظامیان را منهدم کرده و خود فقط یک کشته

۱۱۸. آقای فرج‌الله همت‌پور در مصاحبه‌ای اظهار داشت که تا پایان عملیات گجستان تعداد مبارزان به ۲۷ نفر افزایش یافت که ۱۸ نفر آنها از طایفه جلیل و بقیه از سایر طوایف بودند.

۱۱۹. آریانا، همان، ص ۲.

(آقا لهراسب موسی پور) و دو نفر زخمی داشته باشند.<sup>۱۲۰</sup> بنابراین ادعای سپهبد آریانا مبنی بر اینکه در نبرد گجستان ۲۵ نفر از نیروهای عشایر به قتل رسیده و تعدادی از آنان به اسارت نیروهای دولتی درآمدند،<sup>۱۲۱</sup> خلاف واقع است.

بدین ترتیب نبرد گجستان با شکست کامل قوای دولتی به پایان رسید و سپهبد آریانا به رغم همهٔ تلاشهایش برای سرپوش گذاشتن بر این شکست، ناچار شد اعتراف کند که واقعهٔ گجستان نه تنها تطبیق عملیات را مختل و غیرممکن کرد بلکه باعث بحران بزرگی در مجموعهٔ عملیات نیرو گردید.<sup>۱۲۲</sup>

### طرح قتل سران بویراحمد

دو روز پس از واقعهٔ گجستان (دوم اردیبهشت)، سرهنگ ناظم فرماندهٔ ستونی که از یاسوج اعزام شده و در این هنگام در منطقهٔ بابکان مستقر بود، بدون آنکه نیروهای زیرمجموعهٔ خود را از واقعهٔ گجستان با خبر کند، یکی از افسران ورزیدهٔ خود به نام ستوان یکم شفیع عبدالهی را که لرستانی بوده و با زبان محلی بویراحمد آشنایی داشت، مأمور شناسایی مقر سران بویراحمدی و به قتل رساندن آنان می‌کند. افسر مذکور به اتفاق درجه‌داری به نام منوچهر سماعی لباس محلی پوشیده و به عنوان اینکه از طرف علمای شیراز یا سران ایل بختیاری حامل پیامی برای سران بویراحمد است با این پندار که سران بویراحمد در امیر ایوب مستقر هستند عازم این منطقه شد. افسر مذکور هم به عنوان راهنما و هم به منظور استتار هدف اصلی خود، سیدی را که فرزند او در شیراز به تحصیل علوم دینی مشغول بود، به همراه خود برد. آنها در نزدیکیهای امیرایوب در محلی به نام تنگ آب گردو به یکی از مبارزان عشایر به نام غلامعلی دشمن زیاری برخورد کردند. غلامعلی از پرسشهای آنان مشکوک شد و از مبدأ و مقصد حرکت آنها سؤال کرد و به ویژه از سید همراه خواست تا هویت همراهان خود را بازگوید. اما آنان کوشیدند از پاسخ صریح طفره رفته و به راه خود ادامه دهند. غلامعلی در آخرین لحظات متوجه

۱۲۰. برگرفته از مصاحبهٔ آقایان بندر باقری و خان طلا باقری دو تن از مبارزان گجستان.

۱۲۱. آریانا، همان، ص ۱۲۵. ۱۲۲. همان، ص ۱۱۴.

لباسهای نظامی افسر و درجه‌دار مذکور که در زیر لباس محلی پوشید بودند، شد و بدین ترتیب در صدد بازرسی بدنی آنان برآمد، اما با مقاومت آنها روبرو گردید. افسر مذکور یکی از نارنجکهای خود را به سوی غلامعلی پرتاب کرد که اگرچه جوان همراه او را به قتل رساند اما خود وی جان سالم به در برد و موفق شد که افسر و درجه‌دار مذکور را با تفنگ خود به قتل برساند.<sup>۱۲۳</sup> بدین‌گونه یکی از مهم‌ترین نقشه‌های نظامیان برای از بین بردن سران بویراحمد پس از واقعه گجستان نقش بر آب شد.

### اقدامات دولت پس از شکست گجستان

بدین ترتیب شکست گجستان، شاه و مقامهای نظامی او را با یک بحران جدی مواجه ساخت و آریانا هم که بعد از این شکست در موقعیت دشواری قرار گرفته بود تصمیم گرفت که:

۱. نیروهایی را که قبلاً از یاسوج برای سرکوبی بویراحمدها به منطقه بابکان اعزام داشته بود از مهلکه نجات داده و به یاسوج بازگرداند.
  ۲. نیروهای تحت امر خود را تجدید سازمان کرده و بر شدت عملیات به ویژه عملیات هوایی بیفزاید.
  ۳. نیروهای بیشتری برای تقویت خود از مرکز تقاضا کند. همچنین حوزه عملیات خود را گسترش داده و برخی از مناطق همجوار بویراحمد را به منطقه عملیاتی نیروهای جنوب ضمیمه کند.
- او پس از آنکه به نیروهای مستقر در بابکان دستور عقب‌نشینی می‌دهد تا مبادا به سرنوشتی مشابه به ستون سروان ریحانی فر دچار شوند، تقاضای خود را برای اعزام نیروی تقویتی بیشتر و گسترش منطقه عملیاتی منعکس می‌کند. ارتشبد حججاری رئیس ستاد ارتشاران در ۴۲/۲/۱ در پاسخ به این تقاضای او می‌نویسد:
- مراتب از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهانه گذشت مقرر فرمودند مناطق

۱۲۳. برگرفته از مصاحبه آقای علی بخش بخشایش. (ایشان در این ایام با نظامیان همکاری می‌کرد)

سمیرم، فلارد، بروجن، آس و پاس و تمام منطقه بختیاری جزو منطقه عملیات نیروی جنوب قرار گیرد ضمناً اوامر مبارک شاهانه شرف صدور یافت که بیش از این نیرو در آنجا لزومی ندارد که اضافه شود از همان نیروی جنوب که در اختیار فرماندهی نیروی جنوب است استفاده شود.<sup>۱۲۴</sup>

شاه در ابتدا با اعزام نیروی بیشتر مخالفت کرد اما در روزهای بعد چند واحد نظامی دیگر را بر نیروهای تحت فرمان آریانا افزود. از جمله: ژاندارمری اصفهان، دو گردان از تیپ منجیل، گردان تیپ سوم اصفهان، یک گروهان تانک، یک گردان توپخانه ۱۰۵ و یک گردان از تیپ قزوین از جمله این واحدها بوده‌اند.<sup>۱۲۵</sup> علاوه بر واحدهای نظامی مذکور، در تاریخ ۴۲/۲/۱۰ از نخست وزیری به آریانا اطلاع داده شد که:

... حسب الامر مطاع همایونی مقرر است یکهزار نفر افراد بلوچ برای همکاری با قوای ارتش و درهم کوبیدن غائله بویراحمندی به صورت ژاندارم با تعدادی درجه دار ژاندارم بلوچ به شیراز اعزام و از روز یازدهم اردیبهشت روزانه ۱۰۰ نفر با هواپیما وارد خواهند شد...<sup>۱۲۶</sup>

در همین روز هم از طریق گارد شاهنشاهی به وی اطلاع داده شد که: محترماً معروض می‌دارد اوامر ملوکانه شرف صدور یافت که برای توضیح و ارائه گزارشات و اصفاء اوامر فوراً به تهران حرکت نمایید به طوری که فردا صبح در دفتر کار حضور یابید.<sup>۱۲۷</sup>

همچنین در ۴۲/۲/۳ رئیس ستاد ارتش به آریانا اطلاع می‌دهد که: نظر به اینکه ساعت ۸/۳۰ روز دوشنبه ۴۲/۲/۹ در پاسالار لرد منباتن رئیس ستاد دفاع انگلستان با هواپیمای اختصاصی خود به فرودگاه شیراز وارد خواهد شد خواهشمند است تیمسار سپهبد ورهرام استاندار در فرودگاه از

۱۲۴. آریانا، همان، ص ۱۸۳. ۱۲۵. همان، ص ۱۸۸ تا ۲۰۰.

۱۲۶. همان، ص ۲۰۳. آریانا در صفحه بعد کتاب خود می‌نویسد: «در پاسخ جناب آقای نخست وزیر ضمن پاسخگویی ایشان راجا دلایلی متقاعد نمودم که از این تصمیم منصرف شوند لذا هیچ‌گاه این طرح عملی شده.» ۱۲۷. همان، ص ۲۰۴.



ایشان استقبال به عمل آورند... ۱۲۸

مجموعه مکانبات فوق به ویژه مسافرت رئیس ستاد دفاع دولت انگلیس به شیراز برای بررسی و تبادل نظر در مورد سرکوب بویراحمد، اهمیت واقعه گجستان، واضطرابی که در پی این شکست، شاه و مقامهای نظامی او را فراگرفته بود به خوبی نشان می دهند.

### اعدام عبدالله باشیرانی

پس از واقعه گجستان و قتل سروان عبدالهی، به منظور ایجار رعب در میان مردم، یک نفر کشاورز بویراحمدی را در دادگاه نظامی محاکمه و به رغم بی گناهی او را اعدام کردند. عبدالله باشیرانی را که در سوم فروردین به جرم مشارکت در واقعه توت‌نده دستگیر شده و همچنان در شیراز در زندان به سر می برد در تاریخ ۱۰ اردیبهشت به اعدام محکوم کردند. در حالی که همه افرادی که خود در واقعه توت‌نده شرکت داشتند ناپید کردند که عبدالله باشیرانی نه تنها در خلع سلاح پاسگاه توت‌نده و قتل فرمانده آن پاسگاه نقشی نداشت بلکه به دلیل اینکه گاهی اوقات به زاندارمهای پاسگاه مذکور ماست و شیر می فروخت و بدین سبب آمد و رفت مختصری با مأمورین پاسگاه داشت، از طرف عبدالله خان صرغام پور مورد سوءظن واقع شده بود. با این همه، باشیرانی به عنوان قاتل فاطمی زاده فرمانده پاسگاه توت‌نده به دار آویخته شد. روزنامه کیهان همان روز در این باره می نویسد:

قاتل را مقارن ساعت ۴/۵ بامداد در حالی که پای او را قفل و دستش را دستبند زده بودند به دفتر زندان آوردند. قیافه آرام و بدون ترس و وا همه عبدالله نشان می داد که از جریان محکومیتش بی اطلاع است. وی وقتی که آرام روی صندلی نشست قاضی عسکر خطاب به او گفت: چون قرار است به مسافرت بروی اگر سفارشی داری برای خانواده خود بگو یا طلب و بدهکاری داری بگو. عبدالله گفت: من سفارشی ندارم فقط مبلغ

چهارصد تومان به مهدی جعفر و عبدالکریم شیخ بدهکارم که از موجودی و فروش روغن و بقیه اموال به آنها بپردازید و بعد طبق دستور خداوند بقیه موجودی ام را بین دو پسر و یک دخترم تقسیم نمایند. در این موقع قاضی عسکر به او گفت از گذشته توبه کن. او گفت من کاری نکردم که توبه کنم.<sup>۱۲۹</sup>

### تشدید حملات هوایی

پس از جنگ گجستان، مقامهای نظامی بیش از پیش دریافته بودند که در نبردهای زمینی یارای مقابله با نیروهای عشایر را ندارند، بنابراین تشدید حملات هوایی را در دستور کار خود قرار دادند. سپهبد آریانا دلایل این اقدام را بدین گونه به شاه گزارش می دهد:

رمز تیمسار ریاست ستار بزرگ ارتستاران بازگشت به شماره ۳۳۶-۴/۲/۴۲ مقرر فرمایید مراتب زیر از شرف عرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه بگذرد. از بمبارانهای هوایی مناطقی که مأمن اشرار می باشد نتایج زیر گرفته می شود:

۱. اشرار را از محل استراحت شبانه محروم می سازد.
۲. آذوقه و تدارک آنها که اغلب در خانه یا چادرهایشان ذخیره است نابود ساخته و از این حیث در مضیقه می افتند.
۳. احشام و دواب که بزرگترین سرمایه آنها می باشد از بین می رود و در تخریب و تضعیف روحیه آنان بسیار مؤثر است.
۴. اشرار ناچارند زن و فرزندان خود را از خود جدا ساخته در کوهها و غارها مخفی نمایند و تعدادی را برای نگهداری و حراست آنها بگذارند در نتیجه از تعداد تفنگچیان آنها کاسته می شود.
۵. حرکت روزانه آنها را به نقاط مختلف محدود ساخته و ناچاراً شبها باید حرکت کنند و بالتیجه سبب کندی حرکت آنها می شود.
۶. چون اغلب خانها و اشخاص مهم عشایر اسب سوار می شوند هر جا تعدادی اسب توسط هواپیما دیده شود و به ویژه آنکه در خارج آبادی باشد احتمال وجود اشرار نیز در آن منطقه بوده و به اسبها و نقاط مظنون اطراف آنها تیراندازی می شود و احتمال از بین رفتن تعدادی از اشرار است. در پایان

از بمبارانهای انجام شده تاکنون نتایج بسیار خوبی گرفته شده و بسیاری از خانه‌ها و دواب و احشام اشراز و به طور قطع تعدادی زیاد از تفنگچیان آنها از بین رفته‌اند.

۱۳۰۴۲/۲/۵-۳/۴۳۸۷

این گزارش که میزان قساوت فرماندهان نظامی را نشان می‌دهد برای آگاهی شاه و کسب مجوز از او ارسال شده بود. بدین ترتیب از این تاریخ به بعد، حملات هوایی برای سرکوبی نیروهای عشایر شدت می‌یابد. آریانا در گزارشی که در ۴۲/۲/۱۰ برای شاه ارسال داشت، به اطلاع او می‌رساند که ستون عملیات مخصوص که به فرماندهی سرهنگ ناظم و معاونت سرگرد خسروداد<sup>۱۳۱</sup> از یاسوج عازم منطقه سپیدار و بابکان شده بود تا به اتفاق ستون سروان ریحانی فر نیروهای عشایر را محاصره و سرکوب نمایند، پس از انهدام ستون سروان ریحانی فر خود در خطر محاصره و انهدام قرار گرفت و برای نجات آن از عملیات هوایی استفاده شد. او در ادامه می‌نویسد:

راه‌حل عملی شده عبارت بود از یک بمباران شدید هوایی به اشراز که از طرف خود ستون عملیات مخصوص شناخته شده بود و هواپیما را به وسیله بی‌سیم هدایت می‌کرد. در این بمباران آن طوری که از زبان خود مردم محل نقل شده تعداد تلفات و زخمیهای اشراز زیاد و در نتیجه با دستجات کوچک پراکنده شدند.<sup>۱۳۲</sup>

حملات هوایی برای سرکوبی نیروهای عشایر همچنان ادامه داشت. آریانا در ۴۲/۲/۲۵ در این باره می‌گوید:

... محاصره نظامی توأم با بمبارانهای شدید و پی‌درپی هوایی همراه با محاصره اقتصادی روحیه اشراز بویواحمدی را فوق‌العاده خراب کرده... و مخصوصاً بمبارانهای ۱۸ و ۲۰ و ۴۲/۲/۲۱ بسیار مؤثر بوده و تلفات قابل

۱۳۰. آریانا، همان کتاب، ص ۱۲۲.

۱۳۱. سرگرد خسروداد در سالهای بعد یکی از عالی‌ترین مقامهای نظامی گردید و با درجه سرلشکری فرماندهی هوانپروز را به عهده داشت و سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در دانشگاه انقلاب معاکم و اعدام شد.  
۱۳۲. آریانا، ص ۱۷۰.

ملاحظه‌ای به اشرار وارد شده و نیز ساعت ۴ - ۴۲/۲/۲۴، حمله هوایی شدیدی به آبادی میرایوب و حوالی آن که محل تجمع اشرار در چند روز اخیر بوده اجرا گردیده... و پیش‌بینی می‌شود که تلفات سنگینی به آنان وارد شده باشد.<sup>۱۳۳</sup>

### دیدار کدخدایان بویراحمد با شاه

همزمان با بمبارانهای مستمر، شاه و مقامهای نظامی او در صدد برآمدند تا به منظور تضعیف افکار عمومی به ویژه نیروهای عشایر، اکثریت سران طوایف بویراحمدی را که از آغاز قیام تا آن تاریخ در نتیجه تهدید، تطمیع و اقدامات تفرقه‌افکنانه از صف مبارزه جدا ساخته بودند، به دیدار شاه برده تا به عنوان همبستگی نمایندگان عشایر با شاه وانمود شود. بدین ترتیب در ۴۲/۲/۲۹ افراد زیر در تهران با شاه ملاقات کردند:

ملا ولی پناهی - آقا بیژن منصوری - کی اسماعیل مظفری - کی حمدالله بهادر - کی هوشنگ بهادر - کی حداد پناهی - کی الله قلی جهانبازی - کی مندی جهان‌بین - بهرام جهان‌بین - محمدعلی نیکبخت - هدایت شجاعی - علی آقانیکی اقبال - آقا عبدالله ایمروری و مجید موسوی.<sup>۱۳۴</sup>

به استثنای ملاولی پناهی، اکثر نامبردگان در ابتدا با مراتب متفاوتی تمایل خود را به مبارزه نشان داده بودند اما در نتیجه اقدامات آشکار و پنهان دولت به تدریج از مبارزه منصرف شدند و علاوه بر ملاقات با شاه، بعضاً حالت بی‌طرفی را رها کرده و به قوای دولتی نیز کمک می‌کردند.

در این دیدار، شاه برای حضار سخن راند و ضمن اینکه آنان را به ترک زندگی عشایری و در پیش گرفتن زندگی شهرنشینی دعوت کرد، از آنان در مورد علت مخالفتها و مبارزات عشایر با دولت پرسش کرد. آنان به شاه اظهار داشتند که مبارزات عشایر با دولت همانند هر پدیده‌ای دیگر، معلول عللی است. آنان از

۱۳۳. همان، ص ۲۱۹؛ لازم به ذکر است که بمبارانهای هوایی به خانه‌ها و احشام عشایر آسیب می‌رساند اما به دلیل وضعیت جغرافیایی منطقه و قدرت استنار فوق‌العاده از سوی نیروهای عشایر، تلفات جانی بر آنها وارد نمی‌شد.

۱۳۴. برگرفته از مصاحبه آقای مجید موسوی. (ایشان در این ایام با دولت همکاری می‌کرد)

جمله به فقر، نداشتن مدرسه، بی‌توجهی مسئولان، بدرفتاری آنها و وعده‌های دروغ حکام دولتی اشاره کردند و گفتند:

اما همیشه به جای برطرف نمودن علت دردهای ما یا به ما زور گفته‌اند یا وعده توخالی داده‌اند.<sup>۱۲۵</sup>

سران عشایر در مدنی که در تهران اقامت داشتند از باغ وحش این شهر دیدار کردند. ظاهراً در همین هنگام<sup>۱۲۶</sup> و به روایتی در هنگام دیدار با شاه، یکی از کدخدایان بویراحمد (کی اسماعیل مظفری) سخنی بدین مضمون اظهار داشت که اگر شاه به اندازه باغ وحش تهران به منطقه ما توجه می‌کرد، برخوردی میان مردم و دولت پیش نمی‌آمد.<sup>۱۲۷</sup>

### سایر اقدامات حکومت

علاوه بر حملات هوایی و دیدار اکثر سران عشایر با شاه، از اوایل خرداد مقامهای نظامی شیوه‌های دیگری برای متلاشی کردن بقایای نیروهای عشایر به کار گرفتند. از جمله این شیوه‌ها می‌توان به توزیع ارزاق میان مردم و به ویژه متنفذان آنها اشاره کرد که با توجه به کمبود بارندگی سال قبل و کمبود محصولات کشاورزی در آن ایام، در جلب افراد به مقامهای دولتی مؤثر واقع می‌شد. همچنین مقامهای نظامی به رغم عدم اعتماد به آن تعداد از سران عشایر که با شاه ملاقات داشتند، آنان را ملتزم ساختند که هر کدام تعدادی از افراد طایفه خود را به عنوان چریک در اختیار فرماندهان نظامی قرار داده تا با بقایای نیروهای عشایر بجنگند.<sup>۱۲۸</sup> بدین‌گونه علاوه بر اینکه از تجربه و مهارت رزمی افراد عشایر سوءاستفاده می‌شد، نیروهای مردمی نیز در مقابل هم قرار گرفته و وضع دشواری را برای افراد مخالف دولت فراهم می‌کرد. اقدام دیگری که برای متلاشی کردن نیروهای عشایر انجام گرفت، اعلام عفو عمومی بود. در سوم خرداد سپهبد آریانا طی تلگرافی برای شاه به او

۱۲۵. حسینی، همان، ص ۱۱۶. ۱۲۶. بنابه گفته آقای مجید مرسوی.

۱۲۷. برگرفته از مصاحبه با آقای بهرام مندنی‌پور.

۱۲۸. برگرفته از مصاحبه آقای فرج‌الله همت‌پور.

اطلاع می دهد که با توجه به تقاضای کدخدایان بویراحمد از شاه مبنی بر اعلام عفو عمومی، وی در نظر دارد که اطلاعیه‌ای صادر کرده و به جز معدود سران باقیمانده عشایر، سایر افراد را مورد عفو قرار دهد. ایشان از شاه تقاضا می کنند که این اقدام را تصویب کند و در توجیه آن می گوید:

از این اقدام دو نتیجه معروضه پایین حاصل خواهد شد.

۱. پراکنده شدن افراد از اطراف سران اشرار خائن با راهنمایی و همکاری کدخدایان خدمتگزار بویراحمدی
۲. تسهیل عملیات نظامی و خاتمه دادن هر چه زودتر آن.<sup>۱۳۹</sup>

پس از کسب موافقت شاه، آریانا اعلامیه‌ای صادر کرد و در بخشی از آن اظهار داشت:

نام کسانی که جزء اشرار بوده و هرگز به آنها تأمین داده نخواهد شد در زیر نوشته می شود بقیه اشخاص می توانند از این تاریخ تا مدت ده روز یا فرستادن نماینده به ستونهای عملیاتی و مذاکره قبلی با فرماندهان ستونها ترتیب تسلیم و تحویل اسلحه خود را به فرماندهان ستون داده و برای حفظ جان و مال خود اقدام نمایند.<sup>۱۴۰</sup>

افرادی که در اعلامیه یاد شده شامل عفو نمی شدند عبارت بودند از: عبدالله ضرغام پور، خداکرم ضرغام پور، منصور ضرغام پور، ناصر ظاهری، غلامحسین سپاهپور جلیل، کردی انصاری، عبیدی، شیخ محمد رضا، درویشعلی و جانعلی.<sup>۱۴۱</sup> این اعلامیه تکثیر شده و به وسیله هواپیما بر فراز مناطق مسکونی عشایر فروریخته می شد.

### آریانا در یاسوج

سپهبد آریانا که در قلعه و قمع نیروهای عشایر به میزان زیادی موفق شده بود،

زمینه را مساعد دید تا تعدادی از خبرنگاران جراید را برای بازدید از یاسوج و مشاهده فتوحاتش دعوت کند. بدین منظور در هفتم خرداد وارد یاسوج شد. در همین روز کمی خورشید برومند به اتفاق سیف‌الله فروزان و تعداد دیگری از افراد زیرمجموعه او در یاسوج حاضر شده و خود را تسلیم کردند. آریانا در یاسوج جمعی از افراد عشایر و نظامیان را گرد هم آورد تا در یک سخنرانی با حضور خبرنگاران به شرح اقدامات خود در سرکوبی نیروهای عشایر پرداخته و موفقیت خود را به خبرنگاران نشان دهد تا در مطبوعات منعکس شود. اما در هنگام اجرای برنامه و ایراد سخنرانی او واقعه‌ای رخ داد که از نظر تبلیغاتی وی را ناکام ساخت. زیرا نظامیان مستقر در یاسوج که در این روزها احساس پیروزی می‌کردند، از اعمال فشار و سلطه بر افراد منطقه دریغ نمی‌ورزیدند. از قضا در همین روز دو نفر ژاندارم نسبت به زنی که برای انجام کاری به یاسوج آمده بود نظر سوئی ابراز کردند و یکی از افراد عشایر به نام لطف‌الله غفاری که آموزگار نیز بود، ژاندارمهای مزبور را مورد اعتراض قرار داد. ژاندارمها هم که برای سرکوبی و ایجاد رعب در میان عشایر از هر فرصت و بهانه‌ای استفاده می‌کردند، با کمک سایر همکاران خود، آموزگار مذکور را آن چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که تمام بدنش خون‌آلود و تمام لباسهایش پاره و وضع بسیار رقت‌باری پیدا کرده بود. چند نفر از معلمین عشایر از جمله گوگ‌الله نیکبخت، آموزگار مزبور را با همان وضع رقت بار به مجلس سپهبد آریانا می‌آوردند و مرحوم نیکبخت با صدای بلند فریاد می‌زد:

تیمسار... آیا شما فکر می‌کنید آنهایی که یاغی شده‌اند و غائله را به وجود آورده‌اند گناهی داشته‌اند؟ نه، هیچیک از مردم ما بیخودی طغیان نکرده‌اند مگر در اثر زور و اجحاف و اهانت مأموران شما. اگر آنها را خان و فتودال و راهزن و یاغی می‌گویید این معلم زحمتکش دل‌سوز که نوعاً مظهر دانش‌ورزی در مقابل جهل و شرارت است به کدام گناهی این طور به وسیله مأموران شما لت و پار گردیده است؟<sup>۱۲۲</sup>

بدین ترتیب مشاهده وضع آموزگار مصدوم و شنیدن گفته‌های فوق، عملکرد و چهره حقیقی نظامیان در منطقه بویراحمد را برای خبرنگاران مدعو روشن ساخت و عملاً خنثی‌کننده تبلیغات سپهبد آریانا به ویژه در مورد ادعای حسن نیت او نسبت به عشایر، شد. از این رو با شدت خشم به خبرنگاران دستور داد که هیچ‌کدام از آنها حق ندارند هیچگونه گزارش و خبری تهیه و ارسال دارند.

### قتل عبدالله خان

پس از آنکه اقدامات نظامیان در متلاشی کردن نیروهای عشایر به میزان زیادی نتیجه بخشید، آنان موقع را مناسب دیدند که با استفاده از افراد محلی، باقیمانده نیروهای عشایری را از بین ببرند. بدین ترتیب با همکاری ملاولی پشاهی، یکی از افراد عشایری به نام علی فرزند غلامعلی را که از تیره اولاد سیاهی طایفه نرماب بود و به عنوان پیشخدمت عبدالله خان همراه او بود، مأمور کردند تا در فرصت مناسب وی را به قتل برسانند. در یکی از روزها ناصرخان فشنگهای تازه‌ای در قطار علی مشاهده می‌کند و به عبدالله خان متذکر می‌شود که این فشنگها از نوع فشنگهای مورد استفاده قوای دولتی است و باید در وفاداری و صداقت علی تردید کرد. اما عبدالله خان همچنان خوش بینانه به علی اعتماد کرده و او را همراه خود نگاه داشت. سران بویراحمدی که در نتیجه بمبارانهای منطقه بویراحمد و پراکنده شدن بسیاری از اطرافیان، عرصه بر آنها تنگ شده بود، ناگزیر شدند که آن منطقه را ترک کرده و در نقاط امن تری مستقر شوند. اما خوش بینی عبدالله خان نسبت به علی و بدبینی ناصرخان نسبت به او موجب گردید که آن دو نتوانند در یک نقطه مستقر شوند. بدین‌گونه ناصرخان عازم نواحی کاکان شد و عبدالله خان در نقطه‌ای به نام «تنگ سپو» واقع در شمال دهدشت مستقر شد. سرانجام پس از چند روز در همین منطقه در ساعت ۳/۵ بامداد ۱۸ خرداد، علی در فرصت مناسبی عبدالله خان را با دو گلوله به قتل رساند. علی بلافاصله خود را به نزدیک‌ترین پاسگاه ژاندارمری یعنی پاسگاه تمبی رسانده و نظامیان را از اقدام خود آگاه کرد. فرمانده پاسگاه تمبی موضوع را به لشکر ۹ خوزستان مخابره کرد و فرمانده لشکر ۹ هم سپهبد آریانا را از این امر آگاه کرد. آریانا هم بلافاصله موضوع را مستقیماً برای



شاه بدین گونه گزارش کرد:

خیلی خیلی فوری

وسیله دفتر ویژه

پسگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران  
مفتخراً به شرف عرض می‌رساند برابر گزارش رسیده از لشکر ۹ و  
فرماندهی پادگان بهبهان (سرتیپ نادور) عبدالله ضرغام‌پور در ساعت ۳/۳۰،  
روز جاری (۱۸/۳/۴۲) وسیله علی فرزند غلامعلی از طایفه قاید گیوی از  
مأمورین ملح اعزامی لشکر ۹ در ۲۰ کیلومتری قلعه نمبی مقتول و مأمورین  
جهت پیدا کردن جنازه و تحقیقات کامل اعزام گردیده‌اند. دستور داده شد به  
هر قیمتی شده جنازه نامبرده را به دست آورده و در بهبهان به دار آویخته و  
پس از عکس‌برداری برابر تشریفات قانونی به خاک سپارند. نتیجه کامل  
واقعه متعاقباً به شرف عرض می‌رسد. منوط به اراده سنی شاهانه است.

۱۳۳۴/م ن - ۴۲/۳/۱۸ جان نثار سپهبد بهرام آریانا<sup>۱۴۳</sup>

پس از قتل عبدالله خان هر یک از مقامهای نظامی می‌کوشید که خود را مبتکر و  
عامل اصلی آن معرفی کنند. درست آن است که این قتل را نتیجه تصمیم جمعی و  
اقدامی مشترک دانست. یکی از اسناد ساواک در این باره به پیوست درج می‌شود.

### واقعه سبب خلج و سرانجام ناصرخان

چند روز پس از قتل عبدالله خان، در روز ۲۲ خرداد<sup>۱۴۴</sup> تعدادی از افراد طایفه  
«نگین تاجی» که با نظامیان همکاری می‌کردند در منطقه «سبب خلج» واقع در  
نواحی کمهر و کاکان با ناصرخان و معدود افراد همراه او درگیر شدند. ناصرخان

۱۴۳. آریانا، همان، ص ۲۳۲.

۱۴۴. آقای سیدساعد حسینی در صفحات ۱۱۶ و ۱۲۶ کتاب خود، تاریخ واقعه سبب خلج را ۲۱ اردیبهشت  
می‌داند. در حالی که به طور قطع حادثه مذکور در ۲۲ خرداد اتفاق افتاد. علاوه بر گزارشهای روزانه آریانا در  
کتاب خود، به دار آویختن جنازه میرمحمد صالح در ۲۴ خرداد نیز مزید آن است که آن حادثه در این روزها  
رح داده است. بدیهی است اگر میرمحمد صالح در ۲۱ اردیبهشت به قتل می‌رسید، نگهداری جنازه او تا  
۲۴ خرداد نه معقول بود و نه مقدور.

شرایط را برای درگیری مناسب نمی‌دید و بدین‌گونه از برخورد اجتناب می‌ورزید، اما طرف مقابل مصمم و مُصرّ به سرکوبی ناصرخان بود. در نتیجه دو نفر از همراهان ناصرخان به نامهای میرمحمد صالح و عبدی کشته و چند نفر از آنان مجروح شدند. جنازه مقتولان به شیراز منتقل شد و جنازه میرمحمد صالح را در ۲۴ خرداد به دار آویختند.<sup>۱۴۵</sup> اما ناصرخان و تعدادی از همراهانش موفق شدند جان سالم به در ببرند. نظامیان فردی محلی را تعیین و مأمور کرده بودند که ناصرخان را نیز به شیوه‌ای مشابه عبدالله خان به قتل برسانند.<sup>۱۴۶</sup> آریانا که در کتاب خود به این موضوع اشاره می‌کند، از فرد مأمور نامی نمی‌برد و بنابراین مأمور مزبور که به هر دلیل موفق به انجام مأموریت خود نشد، به همین سبب برای همیشه ناشناخته ماند. ناصرخان نیز عرصه را بر خود تنگ دید و به طریقی نظامیان را آگاه ساخت که آماده تسلیم کردن خود می‌باشد. در پی این اعلام آمادگی، سرهنگ ناظم موفق شد شیانه در مخفی‌گاه ناصرخان در حوالی یاسوج با او دیدار و مذاکره کند. سرهنگ ناظم در بازگشت آمادگی ناصرخان را به سپهبد آریانا اطلاع داد. به دستور آریانا سرلشکر همت و سرهنگ حریری در ۳۱ تیرماه با هواپیما عازم یاسوج شده و ناصرخان را همراه خود به شیراز آوردند و روانه زندانش کردند.<sup>۱۴۷</sup> ناصرخان و خداکرم خان در ۱۳ مهر ۱۳۴۳ به اعدام محکوم شدند و منصورخان به حبس ابد محکوم و پس از ۱۵ سال از زندان آزاد شد.

### سرکوبی طایفه جلیل و سرانجام مبارزان گجستان

در فاصله میان ۱۸ خرداد (قتل عبدالله خان) تا ۳۱ تیر (تسلیم ناصرخان) ۱۳۴۲، افرادی مانند خداکرم خان و شهیازخان فرزندان عبدالله خان و منصور خان برادر او و همچنین کی حبیب بهادر تامرادی به تدریج خود را به مقامهای نظامی معرفی کردند. بدین ترتیب فقط ملاغلامحسین سیاهپور و افراد همراه او که واقعه گجستان را آفریده بودند، همچنان مقاومت می‌کردند. سپهبد آریانا که در این تاریخ دیگر مقاومتی در برابر قوای دولتی نمی‌دید، بخش اعظم قوای نظامی را به شیراز

فراخواند اما به منظور وارد آوردن فشار هرچه بیشتر بر ملاغلامحسین سیاهپور و همراهان او، طایفه جلیل به ویژه خانواده سیاهپور و منسوبان وی را تحت فشار قرار داد. بدین منظور یک ستون نظامی همراه با تعدادی چریک محلی در منطقه جلیل مستقر شده و خانواده سیاهپور و خویشاوندان او را هم در نزدیکی محل استقرار ستون در یک جاگردهم آورده و اسکان دادند و آنها را مورد انواع آزار و شکنجه قرار می دادند. این وضع بیش از یک سال ادامه داشت. ملاغلامحسین که می توانست مدت زیادی همچنان مقاومت کند اما چون از سفاکی ها و جنایات نظامیان نسبت به زنان و اطفال و افراد بی گناه آگاهی یافت، حاضر شد به خاطر رهایی اعضای خانواده ها از چنگ دژخیمان، از جان خویش بگذرد و آمادگی خود را برای تسلیم شدن به حکومت اعلام کند.<sup>۱۴۸</sup> بدین ترتیب پس از مبادله مذاکراتی میان او و سرلشکر منصور اردوبادی فرمانده ژاندارمری فارس، و پس از اینکه نامه اردوبادی مبنی بر اعطای تأمین از طرف شاه و قول همه گونه مساعدت به دست او رسید، سرانجام در تاریخ ۲۵/۵/۴۳ سیاهپور به اتفاق غلامحسن محمدی، حسنقلی ایزدی و ترکی پیرایش در یاسوج خود را معرفی کردند. این امر برای نظامیان آن چنان مسرت بخش بود که به مناسبت آن، اردوبادی در ژاندارمری یاسوج ساز و دهل به راه انداخت. افراد مذکور به شیراز اعزام شدند و ملاغلامحسین سیاهپور و سه همزم دیگر او را برای بازرسی بیشتر و یا برای ملاقات سیاهپور با شاه در تاریخ ۲۸/۵/۴۳ به تهران اعزام داشتند. اما طبیعی بود که به رغم توصیه برخی از مقامهای نظامی، شاه حاضر به دیدن سیاهپور نشود و دستور اعدام او را نیز صادر کند. سیاهپور و همزمان او در مهرماه ۱۳۴۳ به شیراز عودت داده شدند و سرانجام در ۲۰ دی ماه همین سال به رغم قول تأمین شاه و وعده مساعدت مقامهای نظامی، با حکم دادگاه زمان چنگ اعدام شدند.<sup>۱۴۹</sup> تصویرنامه سرلشکر اردوبادی به سیاهپور (اگرچه کیفیت تصویر آن مطلوب نیست) در بخش اسناد درج می شود.

دو نفر دیگر از نیروهای عشایری به نامهای بهرام مندنی پور و حاجی انصاری نیز

همزمان با چهار نفر مذکور محاکمه و به حبس دائم محکوم شدند. این دو نفر سرانجام پس از ده سال حبس آزاد شدند.

چند ماه قبل از اعدام سیاهپور، عبدالمحمد انصاری معروف به عبدی یکی دیگر از همزمان او را که مأموران موفق شدند وی را در هنگام مسافرتش به شیراز دستگیر کنند در ۲۴ مرداد همین سال اعدام کردند. روزنامه‌های آن روز خبر اعدام انصاری را به گونه‌ای که مطلوب حکومت بود منتشر کردند و اظهار داشتند که عبدی هنگام حضور در آخرین جلسه محاکمه چنان دهانش خشک شده بود که تقاضای آب کرد و چند لیوان آب پشت سرهم خورد.<sup>۱۵۰</sup> اما آگاهان محلی در مورد محاکمه عبدی می‌گویند که ایشان اصولاً حاضر به محاکمه نشد و به صراحت اظهار داشت:

بنده به خاطر خدا ۶۱ نفر از نیروهای نظامی و نوکران سرسپرده شاه را کشتم، خودم به جای یکی از آنها و شما را توان جبران بقیه نیست. در محکمه به ایشان گفته شد که تو نوکر حسینقلی خان رستم بودی و به گفته او این کار را کردی. ایشان در جواب اظهار داشت من نه حکومت پهلوی را قبول دارم و نه خوانین را می‌پذیرم. حرکت من صرفاً در راه خدا و جهاد برای نابودی نیروهای ضد دین است.<sup>۱۵۱</sup>

قاضی عسکر به او گفت:

شما صبحانه میل کنید که چند لحظه دیگر زنده نخواهید بود. او در جوابش گفت: به جای صبحانه قرآنی بیاورید تا در همین چند لحظه تلاوت نمایم.<sup>۱۵۲</sup>

در همین سال نیز غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبدالهی به دست یکی از افراد عشایری به نام علی فرزند علیداد بابکانی به قتل رسید. علی علیداد جزء مبارزان عشایر بود اما بعد از واقعه گجستان به قوای دولتی پیوست و از طرف آنان

۱۵۰. روزنامه کیهان، ۲۴ مرداد ۱۳۴۴.

۱۵۱. به نقل از سید عوض گوهری یکی از جنگجویان عشایر در سال ۱۳۴۲.

۱۵۲. همان.

ماموریت یافت که مبارزان عشایر را به قتل برساند. او نه تنها غلامعلی را به قتل رساند بلکه در ۵ تیر ۱۳۴۵ در کوه زر آورد، کردی انصاری را نیز به قتل رساند. بدین ترتیب آخرین بازمانده گروهی که بزرگ‌ترین شکست را در سال ۱۳۴۲ بر قوای دولتی وارد ساخت از میان برداشته شد.

## آغاز و انجام قیام بویراحمد

اکنون که مباحث مربوط به واقعه سالهای ۴۲-۱۳۴۱ به پایان رسید، ضرورت دارد که با جمع‌بندی مباحث مذکور به این پرسش پاسخ داده شود که این واقعه چرا به وقوع پیوست و عوامل ناکامی آن چه بود؟

### علل آغاز قیام

پرواضح است که در سده اخیر سیر تحولات اجتماعی در سطح جهان و از جمله در کشور ما، در جهت گسترش آگاهی عمومی و پیشرفت دانش و در نتیجه تغییر ساختار اجتماعی جوامع بود. این امر معلول عوامل متعددی بوده و هست که از شرق و غرب عاظم دست به دست هم داده‌اند. بنابراین نمی‌توان آن را معلول و علول یک عامل و یا یک دولت دانست بلکه در بسیاری از موارد از جمله در مورد ایران می‌توان دولت‌ها را به عنوان یک مانع و عامل بازدارنده آن محسوب کرد. تحولات اجتماعی به طور طبیعی بسیاری از سنتها را دستخوش دگرگونی می‌کنند. ادب مربوط به نحوه ریاست ایلات از نظر سیاسی و رابطه مالک و زارع و به عبارتی خاک و رعیت از نظر اقتصادی، از این قبیل سنتها بوده‌اند که به ویژه پس از برنامه اصلاحات ارضی (صرف نظر از انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی آن) دگرگونی آنها سرعت می‌گرفت. بنابراین سبب نزولی موقعیت سیاسی و منافع اقتصادی سران ایلات در این هنگام نمود بیشتری یافت. بدون تردید سران اهل بویراحمد همانند همه محافظه‌کاران تاریخ، خواهان حفظ وضع موجود بوده و با هرگونه تغییری که موقعیت و منافع آنان را تهدید می‌کرد مخالف بودند. اما نکته درجور نامی این است که سران بویراحمد به رغم مخالفتشان با اصلاحات ارضی،

به خوبی دریافتند که وضعیت آنان با وضعیتشان در سالهای ۲۵-۱۳۲۰ و یا وضعیت پدرانشان در سال ۱۳۰۹ که امکان مقابله نظامی موفقیت آمیز با دولت وجود داشت، به نحو بازاری متفاوت است و آنان قادر به مقابله نظامی با دولت نیستند. به همین علت در بهمن ۱۳۴۱ در تهران حاضر شدند تا شاید به نحوی با شاه به توافق برسند و در صورت تأمین موقعیت و منافع خود حتی مجری اصلاحات ارضی او نیز بشوند. اما آنان در تهران از بروز یک حرکت مذهبی و ملی عمومی برضد شاه آگاه شدند و برخی از رجال سیاسی و نظامی مخالف شاه به آنان وعده حمایت دادند. بدین ترتیب سران بویراحمد بر این باور شدند که در صورت اعلان قیام برضد شاه هم با یک جنبش عمومی همراهی خواهند کرد، و هم موقعیت خود را حفظ خواهند کرد و با چنین هدفی به منطقه بویراحمد بازگشتند. بنابراین واقع بینانه به نظر می‌رسد که قیام سال ۴۲-۱۳۴۱ سران بویراحمد را دارای انگیزه مختلط عمومی و شخصی بدانیم. همان‌گونه که اشاره شد، علاوه بر اینکه نفوذ خوانین در میان توده‌ها رو به کاهش بود، سران قبایل هم دریافتند که زمینه برای رویارویی نظامی با دولت فراهم نیست و به همین علت هم سران بویراحمد قادر به بسیج سران قبایل و توده‌ها در مبارزه برضد دولت نبودند. اما آنان در بازگشت از تهران صرفاً با این بیان که حرکتی عمومی برضد شاه در شرف تکوین است و قصدشان همراهی با چنین حرکتی است و همچنین از مرکز حمایت سیاسی و نظامی خواهند شد، توانستند بسیاری از سران قبایل و افراد طوایف آنها را به مبارزه راغب کنند و در این میان تعداد درخور توجهی از افراد، با انگیزه دینی به قیام پیوستند. بدین‌گونه مبارزه ایل بویراحمد به شرحی که در مطالب پیشین آمد شروع شد. اما همان‌گونه که دیدیم موفقیت آمیز نبود. حال باید دید چرا؟

### علل شکست قیام

مجموعه عواملی را که به نظر می‌رسد در ناکامی قیام ایل بویراحمد مؤثر بوده‌اند عبارتند از:

۱. نبودن فرصت کافی برای ایجاد اتحاد و انسجام و آمادگی در ایل. همان‌گونه

که گفته شد سران بویراحمد در ۲۵ بهمن ۱۳۴۱ از تهران عازم منطقه شدند و از اول اسفند فعالیت خود را شروع کردند. اما در چهاردهم اسفند هواپیماهای دولتی گردهم‌آیی آنان را در دروهان، بمباران کردند و آنان ناگزیر به رغم نداشتن آمادگی لازم، در واکنش به آن در شب پانزدهم اسفند به پاسگاه توت‌نده حمله کردند. بدین‌گونه روشن می‌شود که زدودن بسیاری از اختلافات چند ساله درون ایلی و تبلیغ اهداف عمومی قیام و آماده‌سازی افکار عمومی برای مشارکت مردم در مبارزه، با توجه به فقدان وسایل ارتباطی و تبلیغی آن روز، فرصتی بسی بیشتر از دو هفته نیاز داشت.

۲. نداشتن ارتباط لازم با سایر کانونهای مبارزه. علمای دینی کشور با برنامه‌های شاه به مبارزه برخاسته بودند و در شهرهای کشور به ویژه شهرهای بزرگ قشرهای وسیعی از مردم، علما را در این مبارزه همراهی می‌کردند. در مورد شیراز که نزدیک‌ترین شهر بزرگ به منطقه بویراحمد بود سپهبد آریانا می‌نویسد:

در شهر شیراز نیز تحریکات ادامه داشت. هر روز در حدود چند هزار نفر در مساجد تحت تبلیغات ضد دولتی قرار می‌گرفتند.<sup>۱۵۳</sup>

وی در جای دیگر می‌نویسد:

وضعیت داخلی شهر شیراز به هیچ وجه رضایتبخش نبود. تحریک بعضی روحانی نمایان مخالف رفم اجتماعی در بین مردم روزافزون بوده و شبکه ارتباطی آنان یا تهران، قم، مشهد و برخی نقاط دیگر دائماً در فعالیت بود. هر روز جمعیت زیادی از هر طبقه در مساجد اجتماع کرده و شایعه سازان با منتهای فعالیت اذهان را مشوب می‌نمودند. گزارشات روزانه ساواک و شهربانی به هیچ وجه رضایتبخش نبود... تیمسار سپهبد و رهبرام استاندار پارس نگران امنیت شهر بوده و از مقدمات نیروپرسش می‌کردند...<sup>۱۵۴</sup>

اما همان‌گونه که دیدیم به استثنای اعزام چند طلبه از سوی علمای شیراز و انتشار معدودی از اعلامیه‌های حضرت امام خمینی (ره) در سطح محدودی از

منطقه بوبراحمد، مبارزان شهری، مبارزان بوبراحمدی و مبارزان کوهمره سرخی هیچ کدام موفق به ایجاد ارتباط مناسب و تبادل امکانات و اطلاعات با همدیگر نشدند. بدیهی است علاوه بر فقدان وسایل ارتباطی مناسب در آن ایام، اقدامات حکومت در جلوگیری از ایجاد هرگونه ارتباط میان کانونهای مبارزه از مهم‌ترین عوامل این بی‌ارتباطی بوده است.

۳. عدم همکاری سایر ایلات مهم جنوب. دولت موفق شد که ایلات مهمی مانند قشقای و بختیاری را به رغم مخالفت باطنی آنها با برنامه‌های شاه به سازش کشانده و از مبارزه منصرف کند. ساواک طی گزارشی یکی از اقدامات خود برای به شکست کشاندن قیام عشایر را، این‌گونه ذکر می‌کند:

بی‌طرف نگاه داشتن سایر عشایر و به خصوص قشقایها (که همواره در قشلاق و بیلاق مجاور ایلات سرخی و بوبراحمد بوده و قلباً هم به اجرای قانون اصلاحات ارضی خوش‌بین نیستند) با تبلیغات صحیح، تشویق، امیدوار ساختن و وعده کمک و مساعدت و سایر اقدامات فرعی.<sup>۱۵۵</sup>

همین گزارش در جای دیگر در همین باره می‌گوید:

ایجاد خلاء در نقطه حساس و مرکزی مناطق اشغالی اشرار یعنی منطقه ممسنی. به این ترتیب که ساواک موفق شد با تبلیغ و تلقین مستقیم و غیرمستقیم و با تماسهای حضوری مکرر و مبادله نامه‌ها و طرق مختلفه دیگر نه تنها کلاتران و خوانین ممسنی را از اشرار سرخی و بوبراحمدی جدا نماید بلکه موفق گردید در بین خود کلاتران و خوانین ممسنی یک اختلاف اساسی ایجاد نماید که به آسانی مرتفع شدنی نیست و به هیچ وجه نمی‌توانند مجدداً با یکدیگر متفق گردند.<sup>۱۵۶</sup>

سپهبد آریانا نیز درباره ایلات مجاور بوبراحمد اینگونه می‌نویسد:

کلاتران و کدخدایان مؤثر ممسنی و دشمن‌زبانی مانند حسینی‌قلی رستم - ولی کیانی - فریدون جاوید - باباخان ایلامی - ناصر کیانی به اتهام سرقت



مسلحانه و توطئه بر علیه امنیت کشور بازداشت و زندانی می‌باشند و سایر کدخدایان مراتب شاهدوستی و وطن‌پرستی خود را چه کتباً و چه شفاهاً به عرض مقامات انتظامی رسانیده و شروع به تحویل سلاحهای خود به پادگان نورآباد نموده‌اند...

... سران طوایف قشقایی در بدو غائله فارس به کرات شاهدوستی و دولتخواهی خود را کتباً و شفاهاً اظهار و اخیراً نیز عده‌ای از آنان به افتخار شرفیابی در تهران نائل آمده و طبق آخرین مدارک همگی آمادگی خود را برای جمع‌آوری و تحویل سلاح به مأمورین انتظامی ابراز داشته‌اند...<sup>۱۵۷</sup>

او در جای دیگر می‌نویسد:

قشقایها غالباً مسلح ولی تا پایان عملیات بی طرف ماندند. از عشایر بختیاری با وجود آنکه مسلح بودند عمل بر خلاف انتظاری مشاهده نگردید.<sup>۱۵۸</sup>

بدین ترتیب سازش سران برخی ایلات با حکومت موجب گردید تا قوای نظامی بتوانند همه نیروهای خود را برای سرکوبی عشایر کوهمره سرخی و پس از آن ایلی بویراحمد بسیج کرده و جنگی نابرابر را بر دو ایلی مذکور تحمیل کنند.

۴. عدم حمایت سیاسی و نظامی مرکز. وعده حمایت سیاسی و نظامی مرکز از قیام، در پیوستن افراد به ویژه سران قبایل به قیام نقش بسیار مهمی داشت. بدیهی است پس از بمباران گردهم‌آیی سران بویراحمد در دروهان، عشایر منتظر تحقق وعده‌های رجال سیاسی و نظامی تهران بودند. اما این رجال نه تنها وعده‌های داده شده به عشایر را برآورده نساختند بلکه به دلیل ساختار فکری خاص خود و اینکه فقط خود را قیم عرصه سیاست می‌پنداشتند، به رغم مخالفت سیاسی با شاه، به همراهی با نهضتی که تحت رهبری یک مرجع دینی (امام خمینی ره) در شرف تکوین بود، رغبتی نشان ندادند. بدین‌گونه سران قبایل بویراحمد همین‌که از تحقق وعده‌های مذکور ناامید شدند به سرعت در تصمیم خود تجدید نظر کردند. از اولین

ساعات پس از بمباران دروهان، اولین ریزشها و انصرافها شروع شد و این روند تا پایان عملیات همچنان ادامه یافت. طبیعی است که اگر آثاری از حمایت‌های مرکز مشاهده می‌شد، سران قبایل و به تبع آنها توده‌های مردم در امر مبارزه پایداری بیشتری از خود نشان می‌دادند.

۵. اقدامات دولت. همزمان با عوامل فوق، شاه و حکومت او اقدامات دیگری را برای سرکوبی و متلاشی کردن قیام بویراحمد به اجرا گذاشتند که به اجمال به آنها اشاره می‌شود:

الف) اقدام نظامی: همان‌گونه که اشاره شد، دولت موفق شد سایر ایلات جنوب را به سازش بکشاند و قوای نظامی را برای سرکوبی بویراحمد متمرکز کند. به اندازه‌ای نیرو برای سرکوبی بویراحمد بسیج شد که شاه هم فوق‌العاده بودن تعداد قوای اعزامی را به سپهبد آریانا متذکر شد. بدین‌گونه بویراحمد درگیر جنگی نابرابر شد. سپهبد آریانا که فرماندهی عالی کلیهٔ نیروهای سرکوب‌کنندهٔ قیام بویراحمد را به عهده داشت، در کتاب خود مشروح عملیات‌های انجام شده برای سرکوبی بویراحمد، حجم نیروهای سرکوب‌کننده و سایر اقدامات انجام شده در این مورد را ذکر کرده است.

ب) اقدام غیرنظامی: مهم‌ترین اقدامات غیرنظامی به اجمال چنین بودند:

۱) اقدام فرهنگی (جنگ روانی): نظامیان همزمان با سرکوب، تبلیغات وسیعی برای فتودالی جلوه دادن قیام و ناامید کردن مردم از مبارزه و همچنین امیدوار ساختن آنان به حکومت شاه و زندگی بهتر در پرتو آن، انجام دادند.

آریانا در این باره می‌نویسد:

همزمان با مانورهای نظامی، نیروهای جنوب دست به اقدامات وسیع سیاسی و تبلیغاتی زد. اعلامیه‌هایی که به تعداد زیاد به وسیلهٔ هواپیمایی بین کلیهٔ عشایر پخش می‌شد حاکی از مطالب متنوع بود. از طرفی با بیان پیشرفت ستونهای نیرو و کیفیته کاران آنان را از عواقب نافرمانی برحذر داشته از سوی دیگر با پند و اندرز به راه راست می‌نمود. مفاد این اعلامیه‌ها از یک سو

حاکمی از قدرت‌نمایی واقعی که خودشان به رأی‌المین می‌دیدند بود و او سوی دیگر مظاهر یک زندگی مترقی توأم با آرامش و تمدن را به آنها ارائه می‌نمود. ...بخش اعلامیه‌ها و مقالات در روزنامه‌های محلی و سخن‌پراکنیهای مکرر در رادیو پارس و در اجتماعات و در مصاحبه‌های مطبوعاتی در روشن کردن ذهن مردم کمک فراوانی می‌نمود.<sup>۱۵۹</sup>

در حالی که دولت امکاناتی از قبیل رادیو، روزنامه، هواپیما، ماشین و غیره برای به راه انداختن جنگ روانی جهت تضعیف روحیه بویراحمدها در اختیار داشت، بویراحمدها از همه این امکانات محروم بودند. طبیعی است که با توجه به پراکندگی قبایل در نواحی مختلف منطقه و با توجه به فقدان وسایل ارتباطی، اقدام متقابل برای خنثی‌سازی جنگ روانی مذکور، امری دشوار بود.

۲) اقدام اقتصادی (تطمیع): فقر اقتصادی عشایر که عمدتاً معلول سیاستهای نادرست دولتها بود نیز مورد سوءاستفاده دولت قرار گرفت. منطقه بویراحمد در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ و نیمه اول سال ۱۳۴۲ به صورت منطقه جنگی درآمد بود و این امر خود بر رکود فعالیتهای اقتصادی مردم و تشدید فقر آنان تأثیر چشمگیری گذاشت. در چنین وضعیتی دولت برای منصرف کردن مردم از مبارزه و تطمیع آنان به طور وسیعی اقدام به توزیع خواربار رایگان میان افرادی که هوادار دولت یا بی طرف بوده‌اند می‌کرد. سپهد آریانا در موارد متعددی تأثیر این اقدام خود را اظهار می‌دارد.<sup>۱۶۰</sup>

۳) اقدام سیاسی: شاه و دولت او با توجه به سوابق تاریخی برخوردارهای نظامی میان ایل بویراحمد و ارتش او و پدرش، و اینکه در رویاروییهای نظامی همواره غلبه با بویراحمد بوده است، برای سرکوبی قیام بویراحمد به اقدامات سیاسی بیش از اقدامات نظامی دل بسته و امیدوار بود. او در این راه تلاش فراوان کرده و بودجه مخصوص مقرر کرد.

۱۵۹. همان، ص ۲۳۶-۲۳۵.

۱۶۰. همان، به عنوان نمونه ص ۲۳۶ و ۲۶۷. همچنین رگ: حسینی همان، ص ۱۱۲.

ساواک و مقامهای سیاسی و نظامی در این باره به فعالیت افتادند و به ایجاد بدبینی میان سران قبایل، تفرقه افکنی میان آنان، تحقیر و جذب تعداد درخور توجهی از آنان و استخدام چریکهای محلی از افراد زیرمجموعه آنان پرداختند. بدین گونه ایل بویراحمد وحدت خود را در مقابل دولت از دست داد و در موارد متعددی افراد آن رو در روی هم قرار گرفتند. سپهبد آریانا در موارد متعددی به تأثیر اقدامات سیاسی در متلاشی کردن قیام بویراحمد اشاره می‌کند. برای نمونه وی در گزارشی برای شاه می‌نویسد:

البته اقدامات سیاسی استانداری و ساواک که با نظریات جان‌نثار کاملاً تطبیق داده شده بود و همچنین تحقیر سران عشایر و پادشاهی که به وسیله جان‌نثار از اعتبار مرحمتی به سران و کدخدایان و کلانتران عشایر ممسنی و بویراحمدی داده شده در متلاشی شدن سازمان عبدالله ضرغام‌پور و پراکنده شدن تعداد کدخدایان از اطراف وی و همچنین بی طرف نگهداشتن عشایر منطقه ممسنی بسیار مؤثر بوده است.<sup>۱۶۱</sup>

۶. علاوه بر مجموعه عوامل فوق که در جدا کردن نوده مردم از قیام مؤثر بودند، نارضایتی مردم از حکمروایی سران ایلات را نیز باید از جمله عوامل عدم استقبال عمومی آنان از قیام و توجه آنها به تبلیغات فریبنده حکومت دانست.

### از سال ۵۷ - ۱۳۴۲

با پایان یافتن حوادث سال ۱۳۴۲، کهگیلویه و بویراحمد دوره‌ای طولانی از حیات سیاسی و اجتماعی خود را پشت سر گذاشت و وارد دوره جدیدی گردید. تا این تاریخ، اقتصاد این منطقه بر محور دامداری و کشاورزی و برخی از صنایع دستی قرار داشت و آمیزه‌ای از باورهای مذهبی و سنتهای ملی و قومی محتوای فرهنگ آن را تشکیل می‌داد. ساختار زندگی اجتماعی آن بر محور نظام ایلی قرار داشت و

۱۶۱. آریانا، همان، ص ۸۵ همچنین رک: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۰۲۷/۴ و ۱۰۳۷/۵

نظام سیاسی که بر این مجموعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اشراف داشت، همان است که معمولاً با عنوان نظام ملوک‌الطوایفی و ارباب - رعیتی شناخته شده است. زندگی اجتماعی در جامعه‌ای یا ویژگی‌های فوق، همانند هر پدیده دیگر دارای محاسن و معایب خاص خود می‌باشد. اگرچه در اقتصاد معیشتی سنتی، امکان تولید مازاد بر نیاز و انباشت تولید و سرمایه‌گذاری اقتصادی، محدود بود و به همین سبب هم توسعه اقتصادی غیرمتدور بود و جامعه در فقر عمومی نسبی به سر می‌برد، اما زندگی اقتصادی از ثبات و خودبستگی مناسبی برخوردار بوده و با انجام داد و ستدی متوازن میان تولیدات خود و محصولات جامعه شهری،<sup>۱۶۲</sup> ضمن اینکه نیازهای خود را برآورده می‌ساخت بخشی از نیازهای جامعه شهرنشین را هم پاسخ می‌داد و این امر در تحقق نوعی زندگی مستقل و بی‌نیاز از بیگانگان، نقش به‌سزایی داشته است. همچنین صرف‌نظر از وجود پاره‌ای باورهای خرافی در زندگی فرهنگی مردم این منطقه که معمولاً هیچ جامعه‌ای از این امر مستثنی نیست، باورهای دینی و ملی این مردم در ایجاد اعتماد به نفس و تحکیم هویت و حفظ اصالت و در نتیجه زندگی توأم با عزت و غیرت و آزادگی و سلحشوری آنان نقش به‌سزایی داشته است. از نظر سیاسی البته بدیهی است که نظام ملوک‌الطوایفی و ارباب - رعیتی نظامی منحط بوده که سیر تحولات اجتماعی عمر آن را به پایان رسانده بود. این نظام اگرچه در قرون گذشته نظام رایج بسیاری از جوامع بوده و در زمان خود امری طبیعی و حتی دارای کارکردهایی مثبت و مقبول نیز بوده است، اما در این تاریخ، دیگر از کارآیی افتاده و مقبولیت خود را از دست داده و جایگزین شدن نظامی دیگر به جای آن اجتناب‌ناپذیر بود.

بنابراین در مورد حوادث سال ۱۳۴۲، بیش از آنکه سخن بر سر تأبید و نفی یا نقد وضع اجتماعی سیاسی و فرهنگی جامعه کهگیلویه و بویراحمد در آن تاریخ باشد، سخن بر سر آن است که حکومت محمدرضا شاه از تخریب ساختار اجتماعی آن منطقه به ویژه ساختار اقتصادی و فرهنگی آن چه اهدافی داشته و

۱۶۲. این نه بدان معنی است که رابطه اقتصادی جامعه کهگیلویه و بویراحمد با شهرهای همجوار خود رابطه‌ای عادلانه بوده و مردم این منطقه از سوی پیله‌وران شهری مورد اجحاف قرار نمی‌گرفتند.

درصد جایگزین کردن چه ساختاری به جای آن بوده است. نویسنده معتقد است که بررسی تحولات اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد از دیدگاه اقتصادی و جامعه‌شناسی، در دوره حکومت‌های رضاشاه و محمدرضا شاه، به ویژه از سال ۱۳۴۲ به بعد، نیازمند تدوین رساله‌ای مستقل می‌باشد که از حوصله این نوشته خارج است. از این رو به تحلیل مختصری از وضعیت عمومی جامعه مورد بحث در مقطع تاریخی ۱۳۴۲-۵۷ بسنده می‌کنیم.

بلافاصله پس از پایان یافتن سرکوبی ایل بویراحمد، سپهبد آریانا در بیست و دوم تیر همین سال طی نامه‌ای به شاه ضمن اعلام پایان عملیات، آغاز اجرای سیاست‌های دولت را به صورت زیر پیشنهاد کرد.

۱. اعلام کهگیلویه به عنوان فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد
۲. استقرار کلیه سازمان‌های اداری
۳. استقرار پاسگاه‌های ژاندارمری
۴. فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی<sup>۱۶۳</sup>

بدین ترتیب منطقه کهگیلویه و بویراحمد از قلمرو سیاسی استانهای همجوار خود (فارس و خوزستان) منفک شده و به عنوان یک ایالت مستقل به مرکزیت یاسوج در کشور، هویت جدیدی یافت. این امر که برای مردم این منطقه پیشرفتی چشمگیر محسوب شد، موهون مبارزات ایل بویراحمد بود. بنابه پیشنهاد آریانا، سرهنگ غفور علیزاده که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در امور کهگیلویه و بویراحمد حضور داشت و در این تاریخ فرمانداری کهگیلویه به عهده او بود به عنوان فرماندار کل این منطقه منصوب گردید. از این تاریخ به تدریج ادارات دولتی یکی پس از دیگری تأسیس شدند و حکومت پهلوی در پی تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود برآمد.

بدیهی است که نخستین جلوه اقدامات سیاسی دولت در اعمال حاکمیت و سلطه آن بر جامعه نمودار می‌شد. پس از آن، جذب اقشار مختلف جامعه به سوی حکومت از طریق اقدامات نهادهای اداری و وارد کردن افراد در عرصه فعالیتهای

سیاسی در قالب احزاب و انجمنها در دستور کار حکام قرار گرفت.

احزاب در کشورهای اروپایی مولود تحولات اجتماعی آن جوامع و وضعیت ویژه ناشی از آن تحولات بودند و در تنظیم رابطه میان دولت و ملت، کارکرد خاص خود را دارند. اما در کشورهایی که امروزه به عنوان کشورهای جهان سوم شناخته می‌شوند و تحولات مزبور را نپیمودند، به علت اینکه شرایط اجتماعی لازم برای کارکرد مثبت احزاب در این کشورها پدید نیامده است، تشکیل حزب تأثیر چندانی در تنظیم رابطه دولت و ملت ندارد و تقلید ناشیانه‌ای از کشورهای اروپایی بیش نیست. بنابراین در مقطع تاریخی مورد بحث، تأسیس حزب در نهران که پایتخت کشور بود، فاقد زمینه لازم و اموری فرمایشی و تقلیدی نمایشی بیش نبوده است تا چه رسد به منطقه‌ای مثل کهگیلویه و بویراحمد که ساختار اجتماعی آن مبتنی بر نظام ایلی بوده است. اما با این همه، شاخه‌هایی از احزابی که در نهران تأسیس شده بودند، در مناطق مختلف منطقه به ویژه در یاسوج، دهدشت و گچساران تشکیل شدند که از احزاب مردم، ایران نوین و پان ایرانیست می‌توان نام برد. این تشکلهای به علت اینکه سختی با وضعیت اجتماعی منطقه نداشتند در میان توده‌های مردم جایگاهی نیافتند اما نخبگان ایلی که عبارت بودند از کلانتران و کدخدایان و همچنین معدودی از افراد تحصیلکرده و فرهنگی که به عنوان نخبگان جدید جامعه ظاهر شده بودند، بانی و عامل این احزاب شدند. بدین‌گونه فعالیت‌های اجتماعی و رقابت‌های سیاسی که پیش از این در قالب‌های خاص ایلی و عشیره‌ای صورت می‌گرفت، بخشی از آن در قالب رقابت احزاب نمود پیدا کرد. در نتیجه تحولات بعد از شهریور ۲۰ و به ویژه حوادث سال ۱۳۴۲ سران ایلات و کدخدایان طوایف بدین نتیجه رسیدند که با دولت همکاری کرده و تلاش کنند تا با حضور در احزاب و انجمنها، ریاست سنی خود را به شیوه‌ای جدید ادامه دهند. در این راستاست که بعد از حوادث سال ۱۳۴۲، کلانتران و کدخدایان فعالیت‌های سیاسی خود را در قالب احزاب و انجمنها و همکاری با نهادهای دولتی ادامه داده و بدین‌گونه به تدریج در حکومت مستحیل شدند.

یکی از عرصه‌هایی که رقابت‌های سیاسی در آن متجلی می‌شد، عرصه انتخابات

و تعیین نماینده برای مجلس شورای ملی بود. بدین منظور کمی به عقب برگشته و نحوه تعیین نمایندگان مجلس را از شهریور ۱۳۲۰ به بعد به اجمال مورد اشاره قرار می دهیم. هنگامی که محمدرضا شاه به سلطنت رسید، دوازدهمین دوره مجلس شورای ملی آخرین روزهای عمر خود را سپری می کرد. انتخابات سیزدهمین دوره مجلس در تابستان ۱۳۲۰ و در روزهای پایانی حکومت رضاشاه در زمان نخست وزیر علی منصور برگزار شد و نمایندگان به شیوه رایج دوره رضاشاه یعنی به صورت تقریباً انتصابی تعیین شدند. در حوزه انتخابیه بهبهان و کهگیلویه سلطانعلی سلطانی بهبهانی که از دوره نهم همواره به عنوان نماینده مجلس تعیین می شد تا دوره شانزدهم همچنان به عنوان نماینده مجلس از این حوزه انتخابیه تعیین می شد. انتخابات دوره هفدهم در نیمه دوم سال ۱۳۳۰ در دوره حکومت دکتر مصدق برگزار شد. از آنجا که تعارضات میان نهضت ملی شدن نفت و دربار به تمام ایالات کشور سرایت کرده بود و موجب گردید که توده های مردم حضور جدی تر در عرصه سیاست یافته و به دو گروه هواداران حکومت مصدق و هواداران دربار تقسیم بشوند، این تقسیم بندی در ایالات کهگیلویه هم به وجود آمد و علاوه بر سران ایالات و کدخدایان به درون توده های مردم نیز راه یافت.

نمود عینی این جبهه گیریهای سیاسی در انتخابات دوره هفدهم ظاهر شد. در این دوره سلطانعلی سلطانی از سوی هواداران دربار و سید جعفر غروی از سوی هواداران حکومت مصدق نامزد نمایندگی شدند. بدین ترتیب برای نخستین بار توده های مردم در انتخاب نماینده مشارکت کردند زیرا تا این تاریخ معمولاً سران ایالات و طوایف، شناسنامه افراد زیر مجموعه خود را گرفته و به نامزد مورد نظر خود رأی می دادند و نماینده در واقع منتخب متنفذان بهبهان و سران ایالات کهگیلویه بود نه منتخب مردم. اما در این دوره توده های مردم از فضای عمومی کشور متأثر شده و آماده مشارکت مستقیم در انتخاب نماینده شدند. این انتخابات همان گونه که در سراسر کشور انتخاباتی مهیج و پرتنش بود در کهگیلویه نیز این چنین بود. در این هنگام ناحیه بویراحمد علیا جزء حوزه انتخابیه فارس بود و سران این ایل با نامزدهای شیراز هماهنگی می کردند. اما سایر بخشها و ایالات



کهگیلویه و بهبهان یک حوزه انتخابیه محسوب شده و نامزد نمایندگی مستقلی داشتند. در این دوره که رقابت میان سلطانی و غروی حالت جدی به خود گرفت، بویراحمد سفلی، دشمن زیاری، بخشهایی از طیبی سردسیر و گرمسیر و چرام و بابویی و بهمئی و قنوتیهای شهر بهبهان که با سلطانی خصومت دیرینه داشتند از غروی حمایت کردند و بویراحمد گرمسیر و بخشهایی از طیبی و بهمئی و بابویی و چرام و بهبهانیهای شهر بهبهان از سلطانی حمایت کردند.

غروی برای تبلیغات انتخاباتی وارد بهبهان شد و مورد استقبال هواداران خود قرار گرفت خسروخان بویراحمدی به نمایندگی از حضار، خطاب به غروی مطالبی به شرح زیر بیان داشت:

جناب آیت‌الله، فدوی افتخار آن را یافته‌ام که به نمایندگی از طرف ایلات کهگیلویه و بویراحمد به شرف پیشوازی آن رهبر و ناجی معظم تشرف حاصل نموده و ترجمان احساسات آنان در قبال آن همه رنج سفری که برای آزادی این ملت از چنگال بیگانه پرستان موسوی و سلطانی بر خود هموار نموده‌اید عرضه بنمایم.

ایلات بلاکشیده و رنج دیده ما که فعلاً اکثراً از رؤسا و سرپرستان آن در این جمع حضور دارند از صدها فرسنگ راه بدین مکان شتافته که نجات‌دهنده خود را زیارت نموده و خود را قدوم مبارکتان انداخته و جان‌نثار نمایند. آری جان‌نثار نمایند. زیرا زندگی زیر یوغ استعمارچیان و زندگی در زندانی ابدی به نام اجتماع برای ما در این مدت ۲۰ ساله سلطانیها به وجود آورده‌اند مرگ ارجح و شرافتمندانه‌تر از آن بوده و می‌باشد. از توده جمعیت ایلات و وطن پرست شما جز عده‌ای تراخمی و بی‌سواد و مالاریایی علیل باقی نگذارده‌اند. عده‌ای را که با سواد تربیت شده ملاحظه فرمایید عموماً در تبعیدگاههایی که موسوی‌ها برای ما ایجاد نموده‌اند تعلیم یافته‌اند و از خاک پهناور کوه گیلویه و بویراحمد که مسافتی است به مساحت سویس اروپا، کوچک‌ترین آثاری از شئون یک انسانیت متمدن وجود ندارد. واضحاً بگویم، گرچه خیلی دردناک است، سیصد هزار نفر ایرانی حتی فاقد یک قرص دارو و یا یک معین پزشکی و یا یک خط شوسه و یا یک معلم و مدرسه می‌باشد. جناب آیت‌الله آیا از این هولناک‌تر هم چیزی دیگر متصور هست؟ ما آمده‌ایم

تا به گرد شما مردان با فروغ اجتماع و قهرمانان آزادیبخش ایران عزیز حلقه زده و برای باقیماندگان رسوای وطن فروش درس جانبازی را بیاموزیم. ما دوشادوش صفوف مبارزین دلیر جبهه ملی به پیش تاخته‌ایم و افتخار انهدام و مأموریت کوبیدن آخرین سنگرهای قره نوکران را به دست آورده‌ایم. چه افتخاری بزرگ و چه نصیبی در نشان. گرچه علی‌الاصول دشمن در آخرین سنگر باکمال یأس و با روحیه پریشان، ولی از همان گذشته دفاع خواهد کرد و صدماتی هم ممکن است وارد بیاید. ولی بعون‌الله تعالی و به همت مردان دلیر جبهه ملی و عشایر از جان گذشته و تشنه آزادی، چنان تار و مار و گریخته باشند که ردپایی هم از او به جای نیندند.

جناب آیت‌الله، مطمئناً به استحضار عالی می‌رساند که ملت ایران عموماً مردانی هستند حق شناس و فداکارهای شما را در این چند سال اخیر که برای احراز آزادی ابراز نموده‌اید فراموش نخواهند کرد. شئون دینی ما را که بر هم زدند و غریزه وطن پرستی را که داغدار نمودند همه را بازیافته از شما می‌دانیم و با شما عهد وفاداری بسته، پشت سر شما این صفوف متشکله بوده و می‌باشد.<sup>۱۶۲</sup>

اما به رغم آن همه شور و هیجان مردم برای تعیین نماینده و آمادگی آنها برای مشارکت در انتخابات، انتخاباتی برگزار نشد. بدین ترتیب، این حوزه انتخابیه در دوره هفدهم نماینده‌ای در مجلس شورای ملی نداشت.<sup>۱۶۵</sup>

انتخابات دوره هجدهم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در زمان نخست وزیری زاهدی و به سبب انتخابات دوره رضاشاه یعنی به صورت تقریباً انتصابی برگزار شد. در این دوره دوباره سلطانی از حوزه بهبهان و کهنگیلویه به مجلس برده شد.<sup>۱۶۶</sup> برای دوره نوزدهم سلطان محمد سلطانی فرزند سلطانی

۱۶۲. حسینی، همان، ص ۱۳۳.

۱۶۵. نشریه شماره ۵ دفتر انتخابات وزارت کشور (زمستان ۱۳۶۸)، در صفحه ۲۸۶ خود علت نداشتن نماینده مجلس در این حوزه انتخابیه را عدم برگزاری انتخابات می‌داند و نامی از غروی در فهرست نمایندگان دوره هفدهم مشاهده نمی‌شود. اگرچه مجیدی در صفحه ۲۰۷ کتاب خود نوشته است که غروی به مجلس راه یافت. اما درست آن است که حوزه انتخابیه مذکور در دوره هفدهم فاقد نماینده بود.

۱۶۶. جواد تات مدیر روزنامه تات و مدیر اتحادیه بهبهانی و برشهرهای مقیم مرکز در این دوره رقیب سلطانی

نماینده سابق به عنوان نماینده این حوزه تعیین و به مجلس برده شد. در انتخابات دوره‌های هیجدهم و نوزدهم به همان شیوه سابق، صرفاً سران ایلات کهگیلویه و منتفذان حضور داشته و از حضور مردم اثری نبود.

انتخابات دوره بیستم یکی از منتضح‌ترین انتخابات دوره پهلوی است. در سال ۱۳۳۸ در دوره نخست وزیری دکتر اقبال این انتخابات برگزار شد اما به دلیل گستردگی تخلفات انتخاباتی و برملا شدن مداخلات دولت در این امر، ناگزیر انتخابات ابطال شد و اقبال هم به دلیل رسوائی ناشی از این موضوع پس از مدتی از نخست وزیری به کناره رفت. انتخابات دوره بیستم مجدداً در سال ۱۳۳۹ در زمان نخست وزیری شریف امامی برگزار شد. برای این دوره کهگیلویه از بهبهان منفک شده و خود به عنوان یک حوزه مستقل باید نماینده به مجلس می‌فرستاد. یکی از امرای ارتش به نام حسین هاشمی حائری که غیربومی نیز بود خود را نامزد نمایندگی این حوزه کرد. از سوی دیگر برای نخستین بار در تاریخ انتخابات مجلس، از میان افراد بومی، منصور خان باشتی کلانتر ایل بابویی آمادگی خود را برای نامزدی مجلس اعلان کرد. سران ایلات کهگیلویه که از نمایندگی سلطانیها دل خوشی نداشتند و همواره در انتخاب نماینده، خود را در برابر تصمیم مقامهای دولتی و منتفذان بهبهان در حالت انفعالی می‌دیدند، در این دوره مصمم شدند که ابتکار عمل را در دست گرفته و منصورخان باشتی را به نمایندگی مجلس برگزینند. این بار نیز همانند دوره هفدهم، انتخابات در میان توده‌های مردم مطرح شد و آمادگی عمومی برای اعزام نماینده‌ای بومی به مجلس به وجود آمد.

سران کلیه ایلات کهگیلویه طی نامه‌هایی به رئیس سازمان امنیت منطقه (ساواک) تقاضا کردند که آنان را در انتخاب نماینده مورد نظرشان یاری کند. البته معنای ضمنی تقاضای آنها این بود که دولت در انتخاب آنها مانع و اختلال ایجاد نکند و فرد دیگری بر آنان تحمیل نشود. ۱۶۷ اما غافل از اینکه حکومت پهلوی

→ بود. پس از آنکه سلطانی به مجلس راه یافت، نام‌های متعدد به مقامهای مختلف کشور از نخب در انتخابات سخن گفت. رک: سازمان اسناد ملی ایران، پوشته شماره ۲۳-۰۰۳۷۰۰۲۳-۲۹۳. اسناد شماره ۱۸ نا ۲۲. ۱۶۷. تصویر این اسناد به بیروت می‌آید.

با توجه به سوابق رابطه میان عشایر و دولت، به هیچ وجه تن به چنین امری نمی داد و فرد مورد نظر خود را به مجلس می برد. از این رو به رغم همه تلاشهای سران عشایر، سرانجام دولت موفق شد که منصورخان را با تهدید یا تطمیع از نامزدی منصرف سازد و حسین هاشمی حائری را به عنوان نماینده مردم به مجلس ببرد. البته سران عشایر منصورخان باشتی را به علت این انعطاف نابخشای او مورد ملامت قرار داده و شدیداً از وی خشمگین شدند.

در دوره بیست و یکم (سال ۱۳۴۲) تیمسار حکیمیان تنها نامزد نمایندگی بود و به مجلس برده شد. برای دوره بیست و دوم (سال ۱۳۴۶) هم او تنها نامزد نمایندگی بود و به مجلس برده شد. ساواک درباره او چنین نظر می دهد:

در انتخابات اخیر تیمسار سرتیپ بازنشسته مسیب حکیمیان با اینکه بین اعضای کمیته و سایر اعضای حزب ایران نوین همچنین بین اهالی به جهت آنکه در دوره قبل اقدام قابل توجهی در جهت بهبود وضع منطقه و رفاه اهالی انجام نداده بود و جهه‌ای نداشت، به نمایندگی انتخاب گردید. نامبرده از بدو شروع کار مجلسین تا به حال هیچ‌گونه سرکشی به حوزه انتخابیه خود نکرده است.<sup>۱۶۸</sup>

انتخابات دوره بیست و سوم در تیر ۱۳۵۰ برگزار شد. این اولین انتخاباتی بود که در آن رقابتهای صوری احزاب پایتخت در کهگیلویه و بویراحمد هم نمود پیدا کرد. ویژگی دیگر این انتخابات در کهگیلویه آن بود که کهگیلویه و بویراحمد به دو حوزه انتخابیه تقسیم شد و هر حوزه یک نماینده به خود اختصاص داد. ویژگی سوم این انتخابات آن بود که در هر حوزه یک نفر بومی در مقابل افراد غیربومی نامزد نمایندگی مجلس شدند. بدین ترتیب در حوزه کهگیلویه منصورخان باشتی از طرف حزب مردم و حبیب‌الله نصر (غیربومی) از طرف حزب ایران نوین نامزد نمایندگی مجلس شدند. و در حوزه بویراحمد کی عطا طاهری بویراحمدی از طرف حزب ایران نوین و ناصرقلی فرهادپور (غیربومی) از طرف حزب مردم نامزد نمایندگی

شدند. به رغم آنکه عرف محلی موجب گردید که اکثریت قاطع افراد عشایر به نامزدهای بومی رأی بدهند اما با توجه به سیاست ویژه دولت در مورد عشایر کهگیلویه و بویراحمد، حبیب‌الله نصر و ناصرقلی فرهادپور به مجلس راه یافتند. در مورد انتخابات حوزه بویراحمد آقای حاج عطاء ظاهری مطالبی را برای نویسنده بیان کردند که برای نشان دادن ماهیت انتخابات در آن ایام و ثبت در تاریخ، حائزاهیت است. ایشان اظهار داشتند که من اصلاً برای نمایندگی مجلس ثبت نام نکرده بودم ولی شنیدم که رادبو اسم مرا به عنوان نامزد نمایندگی مجلس از طرف حزب ایران نوین اعلام کرد. پس از آن من فعالیت تبلیغاتی خود را شروع کردم و با استقبال فراوان بویراحمدیها مواجه شدم به گونه‌ای که اخلاقاً هیچ‌گونه انصراف و بازگشتی برایم مقدور نبود. متقابلاً فرهادپور که اصولاً غیربومی بود و هیچ آشنایی با منطقه و مردم آن نداشت نه تنها مورد کم‌ترین استقبالی قرار نگرفت بلکه مورد خشم و تنفر آنان نیز واقع شد به گونه‌ای که حضور در حوزه انتخابیه را بی‌فایده دید. او حتی هنگامی که می‌خواست عازم یاسوج شود به علت ناآشنا بودن به منطقه راه ورود به یاسوج را نمی‌دانست و ماشین آنها مدتی در بیابانها سرگردان بود. با وجود این، همین فرد به مجلس راه یافت. آقای ظاهری در پاسخ این سؤال نویسنده که با توجه به اینکه دولت از قبل مصمم بود که فرهادپور را به مجلس ببرد، چرا شما را بدون ثبت نام به عنوان رقیب او اعلام کرد. اظهار داشت هدف دولت این بود که از یک سو وجهه مردمی به انتخابات بدهد و از سوی دیگر افرادی مانند ما را هم ابتدا به این امر دلخوش کند که حتماً مورد عنایت دولت هستیم و اسماان از رادیو خوانده شد و سپس همانند منصورخان باشتی در دوره بیستم، با تهدید یا تطمیع وادار به انصراف کند. اما من با توجه به استقبال فوق‌العاده مردم قادر به انصراف نبودم و تصمیم گرفتم تا حصول نتیجه نهایی در صحنه باقی بمانم. در وسط کار سرلشکر علیزاده فرماندار کل کهگیلویه و بویراحمد از من خواست که منصرف شوم ولی من نپذیرفتم. سرانجام او اظهار داشت که نماینده حوزه بویراحمد سهم اسدالله علم (وزیر دربار) است و شاه و خانواده او و وزیر دربار و سایر مقامهای سهمیم در قدرت هر کدام نمایندگان سهمیه خود را تعیین کرده و در مورد آن به توافق رسیدند

و فهرست نام نمایندگان که باید به مجلس راه یابند به تصویب شاه رسیده است. بنابراین تغییر آن ممکن نیست. آقای نخست وزیر (هویدا) حاضر است نظر شما (طاهری) را تأمین کرده و به ازاء نمایندگی مجلس، شما را به مقام مناسبی منصوب کنند. به هر حال با آنکه طاهری این تقاضا را نپذیرفت اما فرهادپور به مجلس برده شد. ظاهراً هیچ بویراحمدی به فرهادپور رأی نداد و به همین علت هنگامی که روزنامه‌ها نتایج انتخابات و تعداد آراء افراد منتخب را اعلام کردند در برابر اسم ناصرقلی فرهادپور هیچ عددی ذکر نکرده و جای تعداد آراء او را خالی گذاشتند.<sup>۱۶۹</sup>

انتخابات دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی که آخرین انتخابات مجالس دوران مشروطیت نیز بود در سال ۱۳۵۴ برگزار شد. در این ایام شاه همه احزاب را منحل کرده و حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام کرد که فقط این حزب در سراسر کشور رسمیت دارد. افرادی که این حزب را نمی پذیرفتند تهدید به اخراج از کشور می شدند. بدین ترتیب همه احزاب فرمایشی پیشین در حزب واحد رستاخیز ادغام شدند. در منطقه کهگیلویه و بویراحمد نیز همه افراد تحت عنوان حزب رستاخیز به فعالیت سیاسی می پرداختند. برای دوره بیست و چهارم در حوزه کهگیلویه ابوالحسن عاملی (غیریومی) و اسکندر خان چرامی و در حوزه بویراحمد صدرالله رئیسی (غیریومی) و دکتر منوچهر وفایی نامزد نمایندگی شدند. در این انتخابات هم بر پایه سیاست رایج حکومت، ابوالحسن عاملی و صدرالله رئیسی به مجلس برده شدند. بدین ترتیب در سراسر دوران مشروطیت و حکومت پهلوی اول و دوم هیچ یک از افراد عشایر کهگیلویه و بویراحمد نتوانستند به عنوان نماینده مردم خود به مجلس شورای ملی راه یابند. با وجود این، حکومت پهلوی از سال ۱۳۴۲ به بعد در جذب نخبگان سنتی و جدید (کلانتران، کدخدایان و تحصیلکرده‌های جدید) و مشغول کردن آنان به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی برای تحکیم پایه‌های خود، موفقیت زیادی کسب کرد.

دولت همزمان با اقدامات سیاسی، اقداماتی در زمینه اجتماعی و اقتصادی نیز انجام داد. مدارسسی تأسیس شد و تعدادی از فرزندان عشایر به کسب دانش

پرداختند. دانشسرای عشایری فارس برخی از این دانش‌آموزان را پس از گذراندن دوره‌ای یک ساله به عنوان آموزگار به مناطق خود بازمی‌گرداند. بدین‌گونه به تدریج طبقه‌جدیدی از افراد با سواد به وجود آمد که به طور عمده در آموزش و پرورش به تدریس مشغول می‌شدند. تعدادی از این افراد نیز در سایر ادارات مشغول به کار می‌شدند. دولت همچنین اقدامات عمرانی از قبیل احداث جاده و پل نیز انجام داد. در شهرهای پاسوج، گچساران و دهدشت و برخی از روستاهای پرجمعیت از قبیل سی سخت، باشت، چرام، سوق، لنده، سرفاریاب، قلعه رئیسی، دیشموک و لکک واحدهای درمانی و تعدادی ادارات دولتی تأسیس شد که افراد تحصیلکرده بومی به تدریج به استخدام این ادارات درآمدند و بدین‌گونه طبقه‌کارمندان دولتی را در جامعه به وجود آوردند. در نتیجه اصلاحات ارضی تعدادی از رعایا، صاحب زمین کشاورزی شدند و تعداد کشاورزان جامعه افزایش یافت. در سالهای پایانی حکومت پهلوی تعدادی از فرزندان عشایر توانستند به دانشگاهها راه یابند و تحصیلات عالی را در رشته‌های مختلف علمی بگذرانند. دولت در قالب همه اقدامات فوق، اقدامات فرهنگی گسترده‌ای برای جلب عقاید و اذهان عمومی به سوی خود می‌کرد و محور اقدامات فرهنگی مذکور، ایجاد این باور در میان مردم بود که دودمان پهلوی، بنیانگذار ایرانی نو و آباد و متمدن است و همه اقدامات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت ناشی از لطف و مرحمت (نه وظیفه و مسئولیت) شاه به مردم از جمله به عشایر بوده و برای نجات آنان از جهل و فقر و عقب‌ماندگی هستند. ترویج فرهنگ و مظاهر تمدن غربی محور دیگر فعالیت‌های فرهنگی حکومت بود.

اما صرف‌نظر از صادقانه یا غیرصادقانه بودن اقدامات حکومت پهلوی، این حکومت در هیچ کدام از اقدامات خود توفیق‌نهایی کسب نکرد. دودمان پهلوی در جهت تخریب ساختار زندگی عشایر اقدامات خونباری انجام داد ولی در برنامه‌های عمرانی خود کم‌ترین توجه را به این بخش از جامعه داشت. در برنامه‌های عمرانی اول و دوم و سوم اصولاً نامی از عشایر به میان نیامده است تا اینکه برای آنها بودجه‌ای در نظر گرفته شود. در فصل اول برنامه چهارم

(۱۳۵۱-۱۳۴۷) تحت عنوان (کشاورزی و دامپروری) اشاره‌ای به امور عشایر شده است. اما از ۱۰۴ طرح عمرانی این فصل تنها یک طرح کوچک تحت عنوان (آبادانی مناطق عشایری) وجود داشت و از بودجه ۱۰ میلیارد و ۸۰۰ میلیون ریالی این فصل، اعتبار طرح عشایری مذکور در سال ۱۳۵۰ فقط نزدیک به ۱۳ میلیون ریال بوده است.<sup>۱۷۰</sup> در برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۶-۱۳۵۲) هم تحت عنوان (کشاورزی و دامپروری) توجه اندکی به امور عشایر شده است. البته تخریب ساختار زندگی عشایر لازمه پی‌ریزی یک اقتصاد وابسته در کشور بوده است. در غیر این صورت، می‌شد که با مطالعات کارشناسانه، برای توسعه و بهره‌وری بهینه اقتصاد عشایر برنامه‌ریزی بشود و بدین طریق با رونق بخشیدن به تولیدات دامی و کشاورزی عشایر به خودکفایی اقتصادی کشور کمک کرد. اما رسالت دودمان پهلوی در جهت ایجاد یک اقتصاد وابسته با چنین اقداماتی مغایرت داشت و به همین سبب پس از تخریب زندگی مولد عشایر، جایگزین مناسبی برای آن ارائه نکرد. در نتیجه سیاستهای حکومت در مورد عشایر، دامداری سنتی به افول گرایید و دامداری پیشرفته هم ایجاد نشد. اصلاحات ارضی هم نتوانست جامعه‌ای را که دامپروری آن در حال نابودی بود به سوی جامعه کشاورزی پیشرفته‌ای سوق دهد. هر اقتصاد در حال رشد برای تغذیه جمعیت کشور، برای تأمین مواد خام مورد نیاز صنایع و برای صادرات به منظور تهیه بودجه واردات کالاهای سرمایه‌ای، به افزایش محصولات کشاورزی نیازمند است. پژوهشگران اظهار داشتند که: «کارآیی ایران در این زمینه بسیار بد بوده است.»<sup>۱۷۱</sup> حتی سیاستهای مربوط به ایجاد شرکتهای کشت و صنعت و شرکتهای سهامی زراعی نیز اقداماتی تعمّدی در جهت کاهش کار کشاورزی شناخته شده است. به گونه‌ای که نسبت شاغلین در بخش کشاورزی همواره کاهش یافته و از ۶۵٪ در سال ۱۳۳۵ به ۲۳٪ در سال ۱۳۵۵ رسیده است.<sup>۱۷۲</sup> طبق گزارش سازمان بین‌المللی کار، شرکتهای تعاونی علاوه بر آنکه

۱۷۰. کپاوند، همان، ص ۱۳۹.

۱۷۱. فرد، هالیدی، دیکتاتور و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۱۷۲. همان، ص ۱۳۹.

ص ۱۳۵.



نتوانستند به صورت درخور توجهی محصولات اعضای خود را به بازار عرضه کنند، حتی لوازم و نیازمندیهای کشاورزی اعضای خود را تأمین نکردند و به صورت مؤسساتی که کار عمده‌شان وام دادن است، باقی ماندند.<sup>۱۷۳</sup> صنایع نیز با سایر بخشهای اقتصاد کشور رابطه مناسبی نداشتند. در حالی که شرط گسترش بازار داخلی و رونق اقتصادی، ایجاد پیوند مکمل میان بخشهای ارضی و غیرارضی است، میان صنعت و کشاورزی ایران رابطه بسیار ضعیفی وجود داشت و صنعت لوازم رشد کشاورزی را فراهم نمی‌کرد.<sup>۱۷۴</sup> در منطقه کهگیلویه و بویراحمد حتی سرمایه‌گذاری صنعتی هم نشد. کارخانه قند باسوج اگرچه معدودی از افراد منطقه را به اشتغال واداشت اما با سایر بخشهای اقتصادی منطقه و نیازهای جامعه پیوند متناسبی داشت و به همین سبب به رونق اقتصادی منطقه نینجامید.

بدین ترتیب مجموعه سیاستهای حکومت در منطقه کهگیلویه و بویراحمد به ضعف بخشها و طبقات اقتصادی مولد (دامداری، کشاورزی، صنعت) و پیدایش بخش خدمات (کارمندان) انجامید. این امر که تعداد درخور توجهی از افراد جامعه با استخدام در ادارات و دریافت حقوق ماهانه دارای زندگی راحت‌تری نسبت به کشاورزان و دامداران شدند و همچنین بانثوبق فرهنگ مصرف‌گرایی و رواج کالاهای غربی، تعداد چشمگیری از افراد، ظاهراً از خوراک و پوشاک مناسب‌تری نسبت به ادوار پیشین برخوردار شدند، در نگاهی سطحی نشانه‌ای از رونق اقتصادی و بهبود وضع عمومی جامعه تلقی می‌شد. اما پرواضح بود هنگامی که تل جدید فرزندان عشایر به آگاهی لازم برسند و دریابند که عواید نفت از ۸۱۷ میلیون دلار در سال ۱۳۴۷ به ۱۹/۱۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید یعنی فریب به ۲۴ برابر شد، آنگاه به مقایسه آنچه که هستند با آنچه که باید باشند، خواهند پرداخت و از ظواهر امور و پیشرفتهای سطحی و صوری دل برکنده و ندای انقلاب سر می‌دهند. از سال ۱۳۴۲ به بعد همزمان با شروع سیاستهای حکومت پهلوی و تلاشهای آن برای تغییر ساختار اجتماعی و فرهنگی منطقه در جهت وابستگی اقتصادی و فرهنگی جامعه به غرب، تلاشهای دیگری در جهت خنثی کردن آن سیاستها

صورت می‌گرفت. پس از آنکه حضرت امام خمینی (ره) مبارزه خود را برضد حکومت پهلوی آغاز کرد، جهاد او که موجب تحولات سیاسی و فکری در حوزه‌های علمیه و دانشگاهها شد، به سیاسی شدن علمای دینی منطقه کهگیلویه و بویراحمد نیز انجامید. بدیهی است هنگامی که در سطح مراجع تقلید نسبت به اقدامات حکومت اعلام مواضع بشود، علمای سایر مناطق نیز از آن مواضع پیروی خواهند کرد.<sup>۱۷۵</sup> علمای این منطقه نیز با تبلیغ احکام دینی و تلاش در جهت حفظ شعائر و تحکیم عقاید دینی مردم و تأسیس مراکز دینی و فرهنگی از قبیل مساجد و حسینیه‌ها و مدارس دینی، به مبارزه‌ای فرهنگی با سیاستهای حکومت دست زدند. آنان از معاشرت با مقامهای حکومت اجتناب می‌کرده و به خواص و افراد مورد اعتماد خود، تهاضر سیاستهای حکومت با مبانی دینی را گوشزد می‌کردند و یا توجه به اعتمادی که مردم به علما داشتند این دیدگاه آنان نسبت به حکومت، دهان به دهان در میان افراد جامعه منتشر می‌شد و بر آنان تأثیر می‌گذاشت.

مهم‌ترین علمای دینی منطقه در دوره حکومت محمدرضا شاه که در ترویج احکام دین در میان مردم تأثیر داشتند عبارتند از: سید صدرالدین و سید کرامت‌الله ملک حسینی (شاه قاسمی) در بویراحمد علیا و بخشهایی از کهگیلویه، سید میراحمد تقوی مقدم (رضانوفیقی) در سراسر کهگیلویه، میریحیی بزدانی (رضا توفیقی) در بهمئی گرمسیر، سید ضیاءالدین پرهیزگاری (رضا توفیقی) در دشمن زیاری و بخشی از طبیب سردسیر، سید بمونی صالحی‌زاده (رضا توفیقی) در

۱۷۵. البته همواره در طول تاریخ، همند جمعی که از «علم» و «نفوذ بهره‌ای داشته» صرفاً برای احادی و سرانجام از اعتبار لاس اهل علم، منس به این تیان می‌شوند همچون همند کسانی که اندک معلوماتی دارند اما از جهت همواره بهره‌اند. بدیهی است این هر دو گروه هیچ رابطه‌ای با علمای دینی راسخ نداشته و نه تنها هیچ‌گونه خدمتی به دین نمی‌کنند بلکه بدینوسیله هم از هر دو طرف در طول تاریخ، ستم‌مناوی و سب‌اندگان او را بر سجاده علی (ع) و مساجدگان او برحی داده و می‌دهند و در صورت نوان هم از سجاده علی (ع) و هم از ستم‌مناوی بهره می‌برند. از هر دو گروه فوق‌تر در منطقه کهگیلویه و بویراحمد وجود داشته و نه ویژه از سال ۱۳۲۲ به بعد به رغم تحریم حضرت امام خمینی (ره) به صورت گوناگون با ادارات و مقامهای دولتی روابط حسنه داشته و در مراسم جشنهای طاعت مشارکت کرده و برای بقای شاه و حکومت او دست به دعا بر می‌داشتند و بدین‌گونه مورد سرانجام حکومت در معانیه با علمای راسخ واقع می‌شدند.

طیبی گرمسیر، سید محمدعلی حجازی (رضا توفیقی) در دشمن زیاری، سید محمود رایگانی (رضا توفیقی) چند سالی در سوق و اطراف آن و سپس عزیمت به رامهرمز، میر عبدالحسین میری (رضا توفیقی) در طیبی گرمسیر و بخشی از بهمنی گرمسیر، شیخ محمد علی دشمن زیاری در طیبی گرمسیر، میر محمود توفیقیان (رضا توفیقی) در اطراف دهدشت و چرام، سید حجت‌الله رایگانی (رضا توفیقی) طیبی گرمسیر و حومه بهبهان، سید محمد علی مطهری در باشت، سید تقی فروزنده (میرسالاری) در سادات میرسالار و تشان، سید محمد تقوی (سادات امامزاده علی) در چرام، سید عبدالرسول تقوی (سادات امامزاده علی) در چرام، سید محمد جواد تقوی (سادات امامزاده علی) در دیل و بویراحمد گرمسیر. ۱۷۶

این علما هر کدام در حوزه اقامت خود به ارشاد اهالی می پرداختند و طبیعی است که مراتب فضل و تقوای آنان متفاوت بوده و به همین نسبت نیز بر قلوب مردم مؤثر واقع می شدند. در اینجا به دوتن از آنان که حوزه فعالیت گسترده تری داشته و از تأثیر و اهمیت و اعتبار بیشتری در جامعه برخوردارند به اجمال اشاره می شود. آیت‌الله سید کرامت‌الله ملک حسینی پس از طی مدارج عالی علمی در حوزه علمیه قم و تلمذ از محضر مراجعی مانند آیات عظام بروجردی و امام خمینی (ره) و دیگر بزرگان آن حوزه به شیراز بازگشت و در آن شهر رحل اقامت افکند. ایشان علاوه بر ریاست مدرسه علمیه خان به تدریس طلاب نیز می پرداخت. فعالیت‌های سیاسی او که از سال ۱۳۴۲ به بعد شروع شد بیشتر در شیراز و برخی دیگر از شهرهای استان فارس متمرکز بود. پس از فوت مرحوم والدش (سید صدرالدین) ارتباط بیشتری با منطقه بویراحمد برقرار کرد. به این منطقه سرکشی می کرد و ضمن

۱۷۶. لازم به ذکر است که افراد فوق‌الذکر، همه علمای منطقه نبوده بلکه مؤثرترین آنها می باشند. همچنین فقط آن دسته از علما را که در محدوده سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ در منطقه سکونت داشتند شامل می شود. بنابراین آن دسته از علما را که از نظر سن و سکونت در منطقه، متعلق به دوره بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هستند شامل نمی شود. علاوه بر این، چون هدف این نوشته معرفی آن دسته از علما بود که در منطقه سکونت و حضور داشته و اقدامات آنان در مردم تأثیر می گذاشت، بدین سبب از ذکر نام افرادی از این منطقه که در حوزه‌های علمیه شیراز، اهواز و قم به تحصیل علم پرداختند و در همان شهرها اقامت گزیدند نیز صرف نظر شد.

ترویج عقاید دینی به تأسیس مسجد و مدرسهٔ دینی در یاسوج اقدام کرد. ایشان همچنین با علمای کهگیلویه به ویژه حجة الاسلام سید میراحمد تقوی روابط و همکاری نزدیکی داشته است. آیت الله ملک حسینی به سبب فعالیت‌های دینی و سیاسی اش همواره تحت نظارت و تعقیب ساواک بوده و چند بار مورد بازجویی و بازداشت قرار گرفتند.

آقا سید میراحمد تقوی پس از فوت مرحوم والدش (آقا میرعلی صفدر) عازم حوزهٔ علمیه بهبهان و سپس عازم حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف شد و سالها از محضر علما و مراجعی چون سید اسدالله مدنی (شهید محراب)، شیخ علی اصغر اراکی، سید علی سیستانی، میرزا کاظم تبریزی و دیگر بزرگان آن حوزه استفاده کرد و پس از طی مدارج عالی علمی به ایران بازگشت. تعدادی از متدینین بهبهان و امیدیه از او خواستند که در آن شهرها اقامت گزیند اما ایشان معتقد بودند که منطقهٔ کهگیلویه و مردم مستضعف آن در اولویت هستند. بدین سبب عازم کهگیلویه شد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد. او در مناطق مختلفی از قبیل سوق، جرام، دهدشت و کوشک دشمن زیاری سکونت داشت، و تابستانها را در مناطق سردسیری از قبیل پهنالی لی، جوخانه و دامور سپری می‌کرد. علاوه بر این با سایر مناطق و ایلات کهگیلویه از قبیل طیبی، بهمئی، دشمن زیاری، بابویی و بویراحمد ارتباط داشته و علاوه بر ترویج عقاید دینی به حل و فصل امور مردم نیز می‌پرداخت. تأسیس دهها مسجد و حسینیه در مناطق مختلف کهگیلویه و نخستین مدرسهٔ علمیه دهدشت، بخشی از اقدامات فرهنگی ایشان است. با این همه، زندگی را از طریق کشاورزی و دامداری می‌گذراند و مصمم بود حتی در صورت نیاز، از بیت‌المال مصرف نکند. علم و تقوا و بی‌تعلقی و ساده‌زیستی و گسترهٔ ارتباطات او با مردم نواحی مختلف منطقه، توجه عمومی را به سوی ایشان جلب کرد و مردم اعتماد عمیقی به وی پیدا کردند. همین اعتبار معنوی بود که توانست در سال ۱۳۵۷ منطقهٔ کهگیلویه را از خطرات بسیاری که از ناحیهٔ حکومت آن را تهدید می‌کرد مصون داشته و جنبش انقلابی مردم را به سلامت تا پیروزی انقلاب اسلامی رهبری و هدایت کند.

مجموعهٔ فعالیت‌های علمای دینی در حفظ عقاید مردم و خنثی کردن سیاست‌های

فرهنگی غیردینی - غیرملی و غربگراپاانه حکومت نقش به سزایی داشت. اقدامات آنان در هنگام بروز انقلاب اسلامی و آوردن مردم به صحنه انقلاب تأثیر خود را نمایان ساخت. بدین‌گونه از سال ۱۳۴۲ به بعد دو جریان در مقابل همدیگر قرار داشته و هرکدام در تلاش بودند تا جامعه را به سوی اهداف خود سوق بدهند. یکی جریان حکومت در قالب قدرت دولت و فعالیتهای ادارات به ویژه ادارات آموزشی، احزاب، انجمنها، رادیو و تلویزیون و مطبوعات و دیگری جریان علمای دینی در قالب فعالیتهای فرهنگی.

در این دوره سرلشکر علیزاده به مدت ده سال (از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳) در مقام فرماندار کل، مسئولیت اجرای سیاستهای دولت را به عهده داشت. پس از او فردی غیرنظامی به نام فریدون امیرابراهیمی به عنوان فرماندار کل بدین مأموریت گمارده شد. پس از دو سال امیر ابراهیمی جای خود را به فرد غیرنظامی دیگری به نام احمد جوهرزاده داد. در زمان ایشان بود که در سال ۱۳۵۵ فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد به استان تبدیل گردید. اما در سال ۱۳۵۶ کشور دستخوش حوادث دیگری شد. در اول آبان همین سال آیت‌الله حاج سید مصطفی فرزند حضرت امام خمینی (ره) به نحو مشکوکی در نجف اشرف درگذشت. مردم ایران که از مجموعه سیاستهای حکومت پهلوی متنفر و منزجر بودند، از طریق برگزاری مراسم ترحیم با شکوه برای آن مرحوم، ارادت خود را به امام خمینی و اهداف سیاسی او ابراز داشتند. با توجه به خصومتی که شاه نسبت به امام داشت، این امر برای بسیارگران آمد. از این رو دستور داد تا مقاله‌ای توهین‌آمیز برضد امام در یکی از مطبوعات نوشته شود. بدین منظور مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ماه همین سال نوشته شد. این مقاله توهین‌آمیز واکنش حوزه علمیه و علمای قم را در پی داشت. در ۱۹ دی مردم قم در اعتراض به این امر تظاهرات کردند. در این تظاهرات تعدادی از مردم کشته شدند. مراسم چهلم این شهدا در بسیاری از شهرهای کشور برگزار شد و این مراسم در ۲۹ بهمن در تبریز به قیام خونین دیگری تبدیل شد. پس از هر قیامی مراسم چهلم آن به طور گسترده‌تر برگزار می‌شد و بدین ترتیب به تدریج موج انقلاب

اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی سراسر کشور را فراگرفت. مردم کهگیلویه و بویراحمد هم که عموماً مردمی شیعه مذهب و غیرتمند بودند از انقلاب اسلامی استقبال کردند. آنان هم، همانند سایر مردم کشور، مجموعه سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت پهلوی را در جهت وابستگی به بیگانگان، مسخ هویت دینی و ملی و عقب ماندگی از کاروان تمدن تشخیص دادند و فرصت یافتند تا با ارزیابی سیاستها و اقدامات حکومت پهلوی، به مقایسه آنچه بودند با آنچه که باید باشند، پردازند. در نتیجه گروه گروه فریاد انقلاب اسلامی را لبیک گفتند. البته نخبگان سنتی و جدیدی که قبلاً بدانها اشاره کردیم به دلیل علقه‌ای که با حکومت پیدا کرده بودند دیرتر از سایر اقشار صدای انقلاب را شنیدند و حتی در آغاز نامه‌هایی با امضای دسته جمعی به شاه و سایر مقامات حکومت نوشته و همبستگی خود را با شاه اعلام کردند. بدین سبب هنگامی که نخستین گروه از جوانان در شهرستانهای استان به تظاهرات اقدام کردند از طرف هواداران شاه مورد سرکوبی قرار گرفتند. اما علمای منطقه همه اعتبار معنوی خود را در جهت بسیج مردم به صحنه انقلاب به کار گرفتند. آقا سید میراحمد تقوی در نخستین اعلامیه خود اعلام کرد: فریادی که امروز از حلقوم حضرت آیت‌الله خمینی بیرون می‌آید همان فریادی است که از حلقوم حضرات ابراهیم و موسی و محمد (ص) بیرون آمد. همه علمای منطقه و در رأس آنان آیت‌الله ملک حسینی و حجة الاسلام تقوی مردم را به انقلاب دعوت کردند و خود رهبری فعالتهای انقلابی و تظاهرات مردم را به عهده گرفتند. نبرد سیاسی میان علما و مقامهای حکومت شدت گرفت و هرکدام سعی داشتند مردم را در جبهه خود قرار دهند. مقامهای حکومتی حتی در صدد برآمدند که عده‌ای از افراد ناآگاه منطقه را به عنوان چماق‌دار مأمور سرکوبی انقلابیون در این استان و یا استانهای همجوار بکنند. اما در این ایام دیگر چنین افرادی به چنگ آنان نیفتاد. مردم همه پشت سر علما قرار گرفته و در جهت تحقق انقلاب اسلامی می‌کوشیدند. در این میان با تلاش علما حتی نخبگان سنتی و جدید فوق‌الاشاره هم به صف توده‌های مردم پیوستند. بدین ترتیب تمام طبقات جامعه کهگیلویه و بویراحمد اعم از دامدار و کشاورز و کارگر و کارمند و مرد و زن و پیر و

جوان با وحدتی بی نظیر برای پیروزی انقلاب اسلامی در تلاش بودند و همگام با مراسم و مناسبت‌هایی که در سایر شهرهای کشور برگزار می‌شد آنان نیز اقدامات مشابهی انجام می‌دادند.

به تدریج که موج انقلاب گسترده‌تر می‌شد، دولت تصمیم گرفت که فردی نظامی را به استانداری کهگیلویه و بویراحمد منصوب کند تا قادر به سرکوبی مردم باشد. بدین ترتیب در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ سرلشکر محمود همپایی جای احمد جوهرزاده را گرفت. اما موج انقلاب قوی‌تر از آن بود که با چنین اقداماتی مهار بشود. سرلشکر همپایی در نخستین روزهای پس از انتصاب خود تصمیم گرفت از منطقه کهگیلویه سرکشی کند. بدین منظور او از شهرهای گچساران، چرام، دهدشت، سوق و لنده سرکشی کرد. در همه این شهرها فقط معدودی از افراد وابسته به حکومت آن هم در ساختمان یکی از ادارات با او دیدار کردند. بنابراین او نه تنها نتوانست هیچ‌گونه دیدار و گفت‌وگویی با مردم داشته باشد بلکه شدیداً مورد نفرت آنان قرار گرفت. ایشان پس از سوق عازم لنده شدند. مردم سوق در بازگشت همپایی از لنده، در گردنه مشرف به سوق راه را بر او بسته و ماشینهای او و همراهانش را سنگباران کردند. نویسنده که در آن ایام وارد بیستمین بهار زندگی شده بود، شاهد این اقدام انقلابی مردم سوق بوده و خود در آن شرکت فعال داشته است.<sup>۱۷۷</sup> عموم مردم سوق به ویژه جوانان آن در گردنه مشرف بر سوق راه را مسدود کرده و هنگامی که ماشینهای حامل همپایی و سایر مقامهای همراه او به آن مکان رسیدند از دو سوی جاده سنگ‌باران شدند و آنان که در برابر عموم مردم قادر به مقاومت نبودند جز فرار چاره‌ای نداشتند. تعدادی از آنها مصدوم و شیشه‌های ماشینهای آنان شکسته شد.

۱۷۷. تعدادی از جوانانی که در فعالیتهای انقلابی نقش داشته و در واقعه فوق نیز حضور داشتند پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به شرف شهادت نایل شدند. اما به جاست که در اینجا از جوانان مسلمان و انقلابی فهردمان شهید سید امراة تقوی که با شجاعت بی‌نظیری همواره بیشتر حرکت‌های انقلابی بود و در رهبری عملیات سرکوبی سرلشکر همپایی نقش مؤثری داشت یاد شود. او که روحی مملو از ایمان به خدا و عشق به جهاد داشت سرانجام در دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ در سن هجده سالگی در جبهه کرخه (خوزستان) به شرف شهادت نایل شد.

تظاهرات و سایر فعالیتهای انقلابی مردم کهگیلویه و بویراحمد همچنان ادامه داشت تا اینکه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ حکومت پهلوی سرنگون، بساط نظام شاهنشاهی برچیده و انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و کشور ایران دوران جدیدی از حیات سیاسی خود را آغاز کرد. استان کهگیلویه و بویراحمد نیز با پیروزی انقلاب اسلامی وارد عصر نوینی از حیات سیاسی خود شد.





## فهرست منابع

- آریانا، بهرام. تاریخچه عملیات نظامی جنوب. تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳.
- آشوری، داریوش. فرهنگ سیاسی. تهران، مروارید، ۱۳۴۷.
- آیتی، عبدالمحمد. تحریر تاریخ و صاف. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۴۷.
- ابن البلخی. فارسنامه. به کوشش گای لیسنرانیج و رینولد آلن نیکلسون. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابن حوقل. سفرنامه ابن حوقل، ایران در صورۃ الارض. ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن خردادبه. المسالک و الممالک. ترجمه دکتر حسین قزوچانلو. تهران، مترجم، ۱۳۷۰.
- استرآبادی، میرزاهدی خان. جهانگشای نادری. به اهتمام سید عبدالله انوار. تهران، انجمن آثار علمی، ۱۳۴۱.
- اشیولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
- اصفهانی، محمد معصوم ابن خواجهگی. خلاصۃ المسیر. تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- افروشته‌ای نظری، محمودین هدایت‌الله. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار. به اهتمام دکتر احسان اشراقی. تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مفصل ایران. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران، خیام، بی‌تا.
- اقبال آشتیانی، عباس و پیرنیا، حسن. دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجار به. تهران، خیام، بی‌تا.